



Research Article

Transitional Justice Mechanisms in Combating Ecocide: Protecting Vulnerable Communities

Bitā Ghanbari¹, Fatemeh Fathpour^{2*}, Mehdi Abbasi Sarmadi³

1. Department of Law and Political Science, South Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

2. Department of Law and Political Science, South Tehran Branch, Islamic Azad University, Tehran, Iran.

3. Department of International Law, Faculty of Law and Political Science, Kharazmi University, Tehran, Iran

Article history:

Received: 27-02-2025

Accepted: 18-07-2025

Abstract

Introduction

Ecocide refers to deliberate, widespread, and systematic environmental destruction that has undeniable detrimental impacts on ecosystems and human communities, particularly Indigenous populations. This phenomenon carries irreparable consequences for vulnerable peoples whose identity, culture, and livelihood are intrinsically linked to nature. As environmental crises—including climate change and natural resource depletion—continue to escalate, the necessity of addressing legal responsibilities regarding ecocide becomes increasingly urgent. Transitional justice mechanisms can serve as effective instruments for responding to intentional and large-scale environmental degradation. These mechanisms not only contribute to the rehabilitation of damaged ecosystems but also protect communities that have lived in direct connection with nature, especially vulnerable populations.

Please cite this article as:

Ghanbari, B., Fathpour, F., Abbasi Sarmadi, M (2026). Transitional Justice Mechanisms in Combating Ecocide: Protecting Vulnerable Communities. *Journal of Legal Studies*, 18(2), 41-86. doi: <https://10.22099/jls.2025.52205.5288>.

* Corresponding author:

E-mail address: ffathpour@iau.ac.ir

This research aims to examine the application of transitional justice mechanisms in response to ecocide and the compensation for resulting damages, with particular emphasis on protecting vulnerable communities.

Method

This research employs a descriptive-analytical approach, utilizing library resources and international documents. Initially, the theoretical and conceptual foundations of ecocide and transitional justice are examined, followed by an analysis of the five transitional justice mechanisms—truth-seeking, justice, reparations, reconciliation, and guarantees of non-recurrence—in relation to addressing ecocide. Additionally, successful applications of these mechanisms in international cases—such as the *Deepwater Horizon* oil spill disaster, the Chevron case in Ecuador, and the Mariana mine disaster in Brazil—are studied. To elucidate the relationship between ecocide and the social death of Indigenous communities, case studies including the James Bay hydroelectric project in Canada, the Maralinga nuclear tests in Australia, and the destruction of the Amazon rainforests in Brazil are investigated.

Findings

Research findings indicate that the five transitional justice mechanisms, in combating ecocide, function not in isolation but in dynamic and complementary interaction. Each mechanism plays a distinct yet complementary role in the process of rebuilding and rehabilitating vulnerable communities. Truth-seeking, through the documentation and narration of environmental damages, establishes the groundwork for implementing justice. Justice, by establishing accountability, defines the legal framework necessary for compensation. Reparations, by remedying damages inflicted upon ecosystems, serve as prerequisites for sustainable reconciliation. Reconciliation, by rebuilding the damaged human–nature relationship, provides the foundation for structural changes. Guarantees of non-recurrence, through institutional reform, ensure the sustainability of achievements from the other pillars.

Furthermore, the research identifies three fundamental challenges in applying transitional justice mechanisms to the domain of ecocide: the absence of a coherent legal framework, the lack of coordination between national and international mechanisms, and the marginalization of local communities and Indigenous knowledge. In response to these challenges, solutions such as developing an international framework for defining and criminalizing ecocide, establishing a specialized international environmental

court, designing hybrid environmental tribunals, and implementing participatory truth-seeking systems are proposed.

Conclusion

The analyses conducted in this study demonstrate that the concept of ecocide necessitates a fundamental revision of current legal and policy structures. Transitional justice, with its five mechanisms, can provide an appropriate and efficient framework for addressing this challenge. The integration of Indigenous knowledge with modern legal systems and the active participation of vulnerable communities in all decision-making stages are key elements of this approach. Additionally, coordination between national and international levels is essential for confronting the transboundary nature of environmental degradation. International experiences indicate the feasibility of this approach; however, its full realization requires redefining concepts such as *victim*, *responsibility*, and *compensation* in the environmental domain. In this redefinition, the environment must be recognized as an entity with inherent rights, and future generations must be incorporated into calculations of justice. Environmental transitional justice can facilitate the transition from a state of passivity to active participation in environmental protection by strengthening communities' sense of agency. This path not only leads to the remediation of past damages but also establishes a novel model of sustainable coexistence between humans and nature.

Keywords: Ecocide, International Environmental Law, Social Death, Transitional Justice Mechanisms, Vulnerable Communities

.



نقش سازوکارهای عدالت انتقالی در مقابله با زیست‌بوم‌زدایی:

حمایت از جوامع آسیب‌دیده

بیتا قنبری^۱، فاطمه فتح‌پور^{۲*}، مهدی عباسی سرمدی^۳

۱. گروه حقوق و علوم سیاسی، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
۲. گروه حقوق و علوم سیاسی، واحد تهران جنوب، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
۳. گروه حقوق بین‌الملل، دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دانشگاه خوارزمی، تهران، ایران.

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۴/۲۷

تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۱۲/۰۹

اطلاعات مقاله

چکیده

زیست‌بوم‌زدایی در جوامع آسیب‌دیده، به نابودی اکوسیستم‌ها و درنهایت فروپاشی ساختارهای اجتماعی- فرهنگی می‌انجامد. این تخریب گسترده و نظام‌مند محیط‌زیست که مصداق مرگ اجتماعی است، با نابودی هم‌زمان منابع معیشتی و میراث فرهنگی جوامع آسیب‌دیده، نیازمند پاسخی جامع و چندبعدی در قالب سازوکارهای عدالت انتقالی است. خلأ سازوکارهای مؤثر در مقابله با زیست‌بوم‌زدایی و جبران خسارات وارده به جوامع آسیب‌دیده، ناشی از ناکارآمدی نظام‌های حقوقی موجود (اعم از سستی و مدرن) است که عمدتاً برای دعاوی فردی طراحی شده‌اند؛ از این رو، بهره‌گیری از سازوکارهای نوین عدالت انتقالی با رویکرد جامع‌نگر، امکان جبران خسارات اجتماعی- فرهنگی را فراهم می‌آورد. این پژوهش، با طرح این پرسش اساسی که «چگونه سازوکارهای عدالت انتقالی می‌توانند در مقابله با زیست‌بوم‌زدایی و احیای جوامع آسیب‌دیده مؤثر واقع شوند؟» به بررسی پنج

استناد به این مقاله:

قنبری، بیتا؛ فتح‌پور، فاطمه و عباسی سرمدی، مهدی (۱۴۰۵). نقش سازوکارهای عدالت انتقالی در مقابله با زیست‌بوم‌زدایی: حمایت از جوامع آسیب‌دیده. *مجله مطالعات حقوقی*. ۱۸. (۲). ۴۱-۸۶.

E-mail address: ffathpour@iau.ac.ir

* نویسنده مسئول:

سازوکار اصلی عدالت انتقالی - حقیقت‌یابی، عدالت، جبران خسارت، مصالحه و تضمین عدم تکرار - می‌پردازد. این سازوکارها در شناسایی، مستندسازی، پیگرد قانونی متخلفان، جبران خسارت قربانیان و اصلاح ساختارهای معیوب مؤثر واقع می‌شوند. روش‌شناسی این مطالعه مبتنی بر رویکرد توصیفی - تحلیلی است. یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که اجرای هماهنگ این سازوکارها می‌تواند به تحول جوامع از وضعیت تحمل تخریب محیط‌زیست به سمت حفاظت فعال از اکوسیستم‌ها و احترام به حقوق زیست‌محیطی کمک کند.

واژگان کلیدی: حفاظت از اکوسیستم، زیست‌بوم زدایی، سازوکارهای عدالت انتقالی، عدالت زیست‌محیطی، مرگ اجتماعی.

سرآغاز

زیست‌بوم‌زدایی¹ به معنای تخریب عمدی، گسترده و سازمان‌یافته محیط‌زیست است؛ پدیده‌ای که تأثیرات مخرب آن بر اکوسیستم‌ها و جوامع انسانی، به‌ویژه جوامع بومی، انکارناپذیر است (Tshiamala Banungana, 2022: 157). این پدیده به‌ویژه برای مردمان آسیب‌دیده که هویت، فرهنگ و معیشتشان به طبیعت گره خورده، تبعاتی ویرانگر دارد و می‌تواند به نابودی فرهنگی و اجتماعی آنان بینجامد (Gillett, 2023: 240). در شرایطی که بحران‌های زیست‌محیطی، ازجمله تغییرات اقلیمی و تخریب منابع طبیعی رو به گسترش است، ضرورت توجه به مسئولیت‌های حقوقی در قبال زیست‌بوم‌زدایی بیش از پیش احساس می‌شود.

در این میان، سازوکارهای عدالت انتقالی می‌توانند به‌عنوان ابزاری مؤثر برای پاسخ‌گویی به تخریب‌های عمدی و گسترده زیست‌محیطی ایفای نقش کنند (Sharp, 2023: 347). این سازوکارها نه‌تنها به ترمیم اکوسیستم‌های آسیب‌دیده می‌پردازند، بلکه از جوامعی که در پیوند مستقیم با طبیعت زیسته‌اند، به‌ویژه جوامع آسیب‌دیده، حمایت می‌کنند (نادری، 1400: 92). هنگامی که زیست‌بوم‌زدایی به از دست رفتن منابع طبیعی و زوال فرهنگ و معیشت جوامع منجر می‌شود، عدالت انتقالی با پنج سازوکار اساسی خود - حقیقت‌یابی، تحقق عدالت، جبران خسارت، مصالحه و تضمین عدم تکرار - می‌تواند به بازسازی این جوامع کمک کند (Sharp, 2023: 350).

پژوهش حاضر به بررسی خلأهای موجود در نظام‌های حقوقی در مواجهه با زیست‌بوم‌زدایی می‌پردازد و تلاش می‌کند به این پرسش پاسخ دهد که «سازوکارهای عدالت انتقالی چگونه می‌توانند در پاسخ به زیست‌بوم‌زدایی و جبران خسارات ناشی از آن، به‌ویژه در جوامع آسیب‌دیده، مؤثر واقع شوند؟» فرضیه اصلی پژوهش آن است که این سازوکارها به دلیل ماهیت چندبعدی و انعطاف‌پذیر خود، قادرند شکاف‌های

1. Ecocide

نظام‌های سنتی حقوقی را در برخورد با پیامدهای زیست‌محیطی پر کنند. سه ویژگی کلیدی سازوکارهای عدالت انتقالی در این زمینه عبارت‌اند از: نخست، توانایی در مستندسازی آسیب‌ها از طریق فرآیندهای حقیقت‌یابی؛ دوم، ظرفیت در طراحی برنامه‌های جبران خسارت متناسب با خسارات فرهنگی و محیط‌زیستی؛ و سوم، قابلیت در تضمین عدم تکرار و پیشگیری از تخریب‌های آتی.

پیشینه تحقیق نشان می‌دهد که در سال‌های اخیر، توجه فزاینده‌ای به ارتباط میان زیست‌بوم زدایی و عدالت انتقالی در حوزه‌های حقوق بشر و حقوق محیط‌زیست صورت گرفته است (Rodeiro, 2024: 124). این مطالعات، با تمرکز بر جوامع آسیب‌دیده، راهکارهای متنوعی برای جبران خسارات زیست‌محیطی ارائه کرده‌اند (Rodeiro, 2024: 128). برای نمونه، پیتر آرتور¹ در مقاله‌ای تحت عنوان «نقش عدالت انتقالی در بازسازی محیط‌زیست» (2011) به بررسی ظرفیت این سازوکارها در بازسازی جوامع آسیب‌دیده پرداخته است. راشل مورای² نیز در کتاب «عدالت انتقالی و حقوق محیط‌زیست» (2018) بر اهمیت استفاده از عدالت انتقالی برای جبران آسیب‌های وارده به جوامع بومی تأکید کرده است. همچنین، کریستوفر اسمیت³ در

1. پیتر آرتور (Peter Arthur) پژوهشگر عدالت انتقالی، در سال 2011 نقش این عدالت را در بازسازی جوامع آسیب‌دیده از تخریب محیط‌زیست بررسی کرد. پژوهش‌های او بر پیوند عدالت زیست‌محیطی با عدالت انتقالی و ضرورت ایجاد چارچوب‌های حقوقی برای مقابله با زیست‌بوم زدایی تمرکز دارد.

2. راشل مورای (Rachel Murray) پژوهشگر حقوق بشر، در سال 2018 اهمیت عدالت انتقالی در جبران خسارات زیست‌محیطی جوامع بومی را بررسی کرد. او بر مشارکت این جوامع در تصمیم‌گیری‌ها و نقش دانش بومی در حفاظت از محیط‌زیست تأکید دارد. پژوهش‌های وی رابطه حقوق بشر، عدالت زیست‌محیطی و سیاست‌های ملی در حفاظت از اکوسیستم‌ها را مطالعه می‌کند.

3. کریستوفر اسمیت (Christopher Smith) یکی از پژوهشگران پیشرو در حوزه عدالت انتقالی، حقوق محیط‌زیست و حقوق بشر است. او در سال 2020 با ارائه مدل‌های نوین از عدالت انتقالی، به بررسی راهکارهای حقوقی و ساختاری برای مقابله با نقض‌های زیست‌محیطی پرداخت. اسمیت بر اهمیت ایجاد چارچوب‌های حقوقی جدید تأکید دارد که بتواند هم‌زمان از حقوق بشر و محیط‌زیست حمایت کند. پژوهش‌های او بر ادغام عدالت انتقالی با عدالت زیست‌محیطی متمرکز است و بر لزوم استفاده از سازوکارهایی چون جبران خسارت، اصل تضمین عدم

مقاله «بازاندیشی در عدالت انتقالی» (2020) چارچوب‌های نوینی را برای مقابله با نقض‌های زیست‌محیطی مطرح کرده و لزوم بازنگری در سازوکارهای حقوقی موجود را یادآور شده است (Smith, 2020: 95-78).

با وجود این پیشرفت‌ها، همچنان خلأهای جدی در انطباق سازوکارهای عدالت انتقالی با مسائل محیط‌زیستی وجود دارد. نخست، چارچوب‌های حقوقی بین‌المللی عمدتاً برای رسیدگی به نقض‌های سیاسی و مدنی طراحی شده‌اند و پاسخ‌گوی پیچیدگی‌های زیست‌محیطی نیستند. این پیچیدگی‌ها شامل ماهیت چندبعدی و فرامرزی آسیب‌های اکوسیستمی، دشواری‌های فنی در سنجش و ارزیابی دقیق خسارات، تأثیرات تجمعی و بلندمدت آلودگی‌ها بر سلامت انسان و محیط‌زیست و ناکارآمدی ابزارهای حقوقی موجود در مواجهه با مسئولیت‌های مشترک اما متفاوت بازیگران متعدد در تخریب محیط‌زیست است. دوم، نظام‌های حقوقی هنوز نتوانسته‌اند سازوکارهای مؤثری برای پاسخگویی نهادهای فراملی و شرکت‌های بزرگ فراهم کنند. به‌عنوان مثال، تعیین مسئولیت شرکت‌های چندملیتی که در کشورهای مختلف فعالیت می‌کنند و در تخریب محیط‌زیست نقش دارند، به دلیل تفاوت‌های قانونی- قضایی و همچنین عدم وجود یک نهاد بین‌المللی با صلاحیت اجرایی، دشوار است. سوم، پیوند میان حقوق بشر و محیط‌زیست در رویه‌های عدالت انتقالی به اندازه کافی تقویت نشده است. برای نمونه، حق دسترسی به آب سالم، هوای پاک و محیط‌زیست سالم به‌عنوان بخشی از حقوق اساسی بشر، در فرایندهای حقیقت‌یابی و جبران خسارت به قربانیان تخریب محیط‌زیست به‌طور کامل لحاظ نمی‌شود. نهایتاً، الگوهای سنتی عدالت انتقالی کمتر به رویکردهای بلندمدت و پایدار در جبران خسارات زیست‌محیطی توجه کرده‌اند. این الگوها، با تمرکز بر محاکمه، جبران خسارت مالی و تضمین عدم تکرار، در مواجهه با چالش‌های زیست‌محیطی بلندمدت ناکارآمدند. آن‌ها فاقد سازوکارهای لازم برای

تکرار و حقیقت‌یابی برای بازسازی جوامع آسیب‌دیده و حفاظت از اکوسیستم‌ها تأکید می‌کند. آثار او به‌ویژه بر تقویت پاسخگویی دولت‌ها و شرکت‌ها در قبال تخریب محیط‌زیست و زیست‌بوم‌زدایی تمرکز دارد.

احیای اکوسیستم‌ها، رفع آلودگی‌ها و اصلاح الگوهای ناپایدار تولید و مصرف هستند و نیازمند رویکردهای جامع‌تر مبتنی بر توسعه پایدار و مشارکت جوامع محلی هستند. نوآوری پژوهش حاضر در آن است که به‌طور مشخص بر زیست‌بوم زدایی تمرکز دارد و تلاش می‌کند ظرفیت‌های عدالت انتقالی را در پاسخ به این پدیده گسترش دهد. برخلاف اغلب مطالعات پیشین که عدالت انتقالی را صرفاً در بستر گذار سیاسی بررسی کرده‌اند، این تحقیق آن را به حوزه حقوق محیط‌زیست تعمیم داده و خلأهای نظری و عملی موجود را برجسته می‌سازد. تمرکز ویژه این پژوهش، بر تدوین چارچوب‌های حقوقی جدید برای حمایت از جوامع آسیب‌دیده و ترمیم خسارات اکولوژیک ناشی از زیست‌بوم زدایی، گامی نوین در جهت ادغام حقوق بشر و محیط‌زیست به شمار می‌رود. در این راستا، مطالعه حاضر به بررسی تجربیات بین‌المللی مانند پرونده شورون در اکوادور، معدن Fundão در برزیل و شناسایی شخصیت حقوقی برای رودخانه‌ها در کلمبیا و نیوزیلند می‌پردازد. سپس، با تحلیل مبانی نظری عدالت انتقالی و زیست‌بوم زدایی، به ارزیابی امکان‌سنجی و کاربردپذیری ارکان پنج‌گانه عدالت انتقالی در پاسخ به نقض‌های زیست‌محیطی خواهد پرداخت. هدف نهایی پژوهش، ارائه چارچوبی عملی و مؤثر برای پیوند میان اصول عدالت انتقالی و حفاظت از محیط‌زیست، با تأکید ویژه بر جوامع آسیب‌دیده است.

1. مبانی نظری و مفهومی

تبیین چارچوب مفهومی در آغاز پژوهش، رکنی اساسی برای ایجاد زبان مشترک علمی است. در این بخش، با هدف روشن‌سازی مرزهای معنایی و حدود کاربرد هر اصطلاح، به تعریف مفاهیم کلیدی می‌پردازیم. این امر به ویژه در مطالعات میان‌رشته‌ای، مانند پژوهش حاضر که از مفاهیم حقوقی، زیست‌محیطی و اجتماعی بهره می‌گیرد، اهمیت دوچندان دارد. شفافیت مفهومی نه تنها انسجام درونی پژوهش را تقویت می‌کند، بلکه امکان ارزیابی دقیق یافته‌ها و کاربرست آن‌ها در مطالعات آتی را نیز فراهم می‌آورد. با

توجه به نوپا بودن حوزه پژوهشی عدالت انتقالی در مسائل زیست‌محیطی، تعریف دقیق مفاهیمی چون زیست‌بوم‌زدایی و کاربرد خاص عدالت انتقالی در این زمینه ضروری می‌کند.

1-1. عدالت انتقالی: اهداف و اصول

«عدالت انتقالی» طبق تعریف رسمی دبیر کل سازمان ملل متحد، به «مجموعه کاملی از فرایندها و سازوکارهای مرتبط با تلاش‌های یک جامعه برای کنار آمدن با میراث نقض‌های گسترده [حق‌ها] در گذشته، به‌منظور تضمین پاسخگویی، خدمت به عدالت و دستیابی به آشتی» اطلاق می‌شود (UN Doc. S/2004/616, 2004: 8). این مفهوم، ریشه در دادگاه‌های نورنبرگ و توکیو پس از جنگ جهانی دوم دارد،¹ اما شکل‌گیری مدرن آن در دهه‌های 1980 و 1990 و در بستر گذارهای دموکراتیک در آمریکای لاتین و آفریقای جنوبی انجام شد. در دهه‌های اخیر، دامنه کاربرد عدالت انتقالی از حوزه‌های سنتی نقض حقوق بشر در شرایط گذار سیاسی، به عرصه‌های نوینی مانند عدالت اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و زیست‌محیطی گسترش یافته است.

گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد برای ارتقای حقیقت، عدالت، جبران خسارت و تضمین عدم تکرار، پنج سازوکار اصلی عدالت انتقالی را شامل حقیقت‌یابی، تحقق عدالت، جبران خسارت، مصالحه و تضمین عدم تکرار معرفی می‌کند (UN Doc. 27: 2014, A/69/518). این سازوکارها در کنار یکدیگر، ساختار کلی فرآیند عدالت

1. اگرچه دادگاه‌های پس از جنگ جهانی دوم، به‌طور دقیق با مفهوم امروزی عدالت انتقالی مطابقت نداشتند، اما نخستین تلاش‌های نظام‌مند بین‌المللی برای پاسخگویی به نقض‌های گسترده حق‌ها بودند. محاکمات نورنبرگ (1945-1946) و توکیو (1946-1948) پایه‌های مفهومی برای مسئولیت‌پذیری فردی در قبال جنایات بین‌المللی را بنا نهادند که بعدها به یکی از ارکان اصلی عدالت انتقالی تبدیل شد. برای مطالعه بیشتر نک:

Teitel, Ruti G. (2003), *Transitional Justice Genealogy*, *Harvard Human Rights Journal*, Vol. 16, 94-69.

انتقالی را شکل می‌دهند و به‌گونه‌ای طراحی شده‌اند که به بازسازی اجتماعی، نهادی و حقوقی پس از نقض‌های گسترده کمک کنند.

مبانی عدالت انتقالی بر دو پایه اساسی استوار است: نخست، اصل مسئولیت دولت‌ها در پاسخگویی به نقض‌های حقوق بشر که در اسناد بین‌المللی از جمله «اصول اساسی و رهنمودهای حق جبران خسارت برای قربانیان» تصریح شده است (UN Doc. A/RES/60/147, 2005)؛ دوم، حق قربانیان بر دانستن حقیقت، دستیابی به عدالت، دریافت جبران خسارت و برخورداری از تضمین عدم تکرار که در «مجموعه اصول به‌روز شده برای مبارزه با مصونیت» بیان شده است (UN Doc. E/CN. 4/2005/102/Add.1, 2005). این مبانی، چارچوب نظری و حقوقی لازم برای توسعه و اجرای سازوکارهای عدالت انتقالی را فراهم می‌آورند و مشروعیت این فرآیند را در نظام بین‌المللی حقوق بشر تضمین می‌کنند.

در فرآیندهای عدالت انتقالی، توجه صرف به جنایات مستقیم دولت‌ها محدودکننده است؛ بلکه اقدامات گروه‌های تحت حمایت دولت نیز باید مورد رسیدگی قرار گیرند. حتی اگر دولت به‌طور مستقیم مرتکب نقض نشده باشد، در صورت آگاهی و حمایت از این اقدامات، مسئولیت دارد. این مفهوم گسترده از مسئولیت دولت‌ها در عدالت انتقالی، چارچوبی جامع برای پاسخگویی به انواع نقض‌های حقوق بشر و محیط‌زیست فراهم می‌کند که فراتر از اقدامات مستقیم دولتی است (Sharp, 2014: 78-92).

اصول حاکم بر عدالت انتقالی شامل اصل مشارکت قربانیان، اصل جامعیت و یکپارچگی سازوکارها، اصل تناسب اقدامات با شرایط خاص هر جامعه و اصل عدم تبعیض است (UN Doc. A/HRC/21/46, 2012: para. 31-54). بر اساس اصل مشارکت، قربانیان و جوامع آسیب‌دیده باید در تمامی مراحل طراحی و اجرای فرآیندهای عدالت انتقالی حضوری فعال داشته باشند. اصل جامعیت تأکید می‌کند که هیچ سازوکار منفردی به‌تنهایی قادر به تحقق کامل اهداف عدالت انتقالی نیست و باید

ترکیبی از ابزارهای حقوقی، نهادی، فرهنگی و اجتماعی به کار گرفته شود (OHCHR, 2014: 6-7).

هدف نهایی عدالت انتقالی، صرفاً پاسخگویی به نقض‌های گذشته نیست، بلکه ایجاد جامعه‌ای است که در آن حقوق بشر به‌مثابه ارزش بنیادین پذیرفته شده و نهادهای دموکراتیک و پاسخگو، ضامن عدم تکرار نقض‌ها باشند. همین چشم‌انداز باعث شده است که در سال‌های اخیر، دامنه کاربرد عدالت انتقالی به حوزه‌های نوین از جمله حقوق اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و زیست‌محیطی گسترش یابد (UN Doc. (A/HRC/43/53, 2020).

2-1. زیست‌بوم‌زدایی: تعریف، مصادیق و پیامدها

به‌طور کلی، زیست‌بوم‌زدایی نه‌تنها یک بحران محیط‌زیستی، بلکه یک چالش جدی حقوق بشری نیز به شمار می‌رود که نیازمند پاسخ‌های حقوقی مؤثر در سطح بین‌المللی است. گنجاندن این دکترین در اسناد بین‌المللی و ارتقای مسئولیت‌پذیری دولت‌ها و نهادهای خصوصی، از جمله گام‌های ضروری در مقابله با این بحران و حفاظت از محیط‌زیست برای نسل‌های آینده محسوب می‌شود (کریمی، 1402: 160). زیست‌بوم‌زدایی به‌عنوان تخریب عمدی و گسترده محیط‌زیست، یکی از مهم‌ترین و پیچیده‌ترین چالش‌ها در حوزه حقوق محیط‌زیست و حفاظت از منابع طبیعی به شمار می‌آید. این پدیده به فرآیندهایی اطلاق می‌شود که در آن‌ها انسان‌ها به‌طور عمدی یا بی‌ملاحظه اقدام به نابودی اکوسیستم‌ها، از بین بردن تنوع زیستی و تخریب محیط‌زیست می‌کنند (Higgins, 2023: 50).

زیست‌بوم‌زدایی می‌تواند به‌صورت تخریب جنگل‌ها، آلودگی دریاها، فرسایش خاک، تغییرات اقلیمی و از بین بردن منابع طبیعی، به‌ویژه در نواحی بومی‌نشین و حساس به تغییرات محیطی، نمایان شود. در سال‌های اخیر، این مفهوم در سطح

بین‌المللی به‌طور فزاینده‌ای به رسمیت شناخته شده و تلاش‌هایی در راستای گنجاندن آن در اسناد بین‌المللی حقوق بشر و محیط‌زیست صورت گرفته است.

مفهوم زیست‌بوم زدایی نخستین بار توسط ریچارد فالک در سال 1973 در مقاله‌ای با عنوان *Environmental Warfare and Ecocide: Facts, Appraisal and Proposals* که در مجله *Bulletin of Peace Proposals* منتشر شد، مطرح شد (جلد 4، شماره 1: 80-96). از آن زمان، مسئله زیست‌بوم زدایی به‌تدریج توجه بیشتری را در اسناد و معاهدات بین‌المللی به خود جلب کرده است. تحول این مفهوم در اسناد حقوق بین‌الملل را می‌توان در چند مرحله کلیدی بررسی کرد:

- اعلامیه استکهلم (1972): نخستین سند بین‌المللی که به‌طور ضمنی به مسئله تخریب محیط‌زیست پرداخته است. اصل 21 این اعلامیه، مسئولیت دولت‌ها در قبال خسارات زیست‌محیطی را مورد توجه قرار می‌دهد.
- کنوانسیون منع استفاده نظامی یا هرگونه استفاده خصمانه از فنون تغییر محیط‌زیست (1976): این معاهده صراحتاً استفاده از فنون تغییردهنده محیط‌زیست را در جنگ‌ها ممنوع اعلام کرده و می‌توان آن را نخستین گام در جهت جرم‌انگاری زیست‌بوم زدایی دانست (کریمی، 1402: 153).
- پروتکل اول الحاقی به کنوانسیون‌های ژنو (1977): در مواد 35 (3) و 55، حملات گسترده، بلندمدت و شدید علیه محیط‌زیست را ممنوع کرده است (Sands, 2024: 256).
- اساسنامه رم (1998): اگرچه به‌طور مستقیم به زیست‌بوم زدایی نپرداخته، اما در ماده 8 (2)(iv)(b) به جنایات جنگی علیه محیط‌زیست اشاره دارد.
- پیشنهاد اصلاح اساسنامه رم (2021): تلاش‌های اخیر برای گنجاندن زیست‌بوم زدایی به‌عنوان پنجمین جنایت بین‌المللی، توسط گروهی از حقوق‌دانان به رهبری پلی هیگینز مطرح شده است (Mehta & Merz, 2024: 15).

پس از مرور تحولات حقوقی و اسناد بین‌المللی مرتبط با زیست‌بوم‌زدایی، اکنون می‌توان به بررسی پیامدهای اجتماعی این پدیده پرداخت. از منظر اجتماعی، زیست‌بوم‌زدایی پیامدهای گسترده‌ای به همراه دارد. این تخریب‌ها علاوه بر آسیب‌های محیط‌زیستی و اقتصادی، جوامع بومی را نیز به شدت تحت تأثیر قرار می‌دهند. زیست‌بوم‌زدایی باعث از بین رفتن منابع طبیعی و کاهش تنوع زیستی می‌شود که در نهایت منجر به اختلال در سیستم‌های طبیعی و تهدید حیات موجودات زنده، از جمله انسان، می‌شود.

افزون بر آن، این پدیده می‌تواند تأثیرات اجتماعی و فرهنگی عمیقی بر جوامع بومی بر جای گذارد، زیرا معیشت و هویت بسیاری از این جوامع به ارتباطی عمیق با طبیعت و منابع طبیعی گره خورده است (فیروزی و آقایی، 1402: 85).

3-1. مرگ اجتماعی و ارتباط آن با زیست‌بوم‌زدایی

در این پژوهش، تخریب محیط‌زیست به مثابه مرگ اجتماعی¹ تلقی می‌شود، نه صرفاً عامل آن. مرگ اجتماعی که به از بین رفتن هویت و ساختارهای اجتماعی- فرهنگی یک جامعه اشاره دارد، مفهومی متمایز اما مرتبط با نسل‌زدایی است. درحالی‌که نسل‌زدایی، طبق ماده 2 کنوانسیون منع و مجازات نسل‌زدایی (1948)²، به اعمالی با قصد نابود کردن فیزیکی تمام یا بخشی از یک گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی اطلاق می‌شود (UN Doc. A/RES/260(III), 1948)، مرگ اجتماعی می‌تواند بدون نابودی فیزیکی اعضای گروه و حتی بدون قصد مستقیم نابودی، از طریق تخریب بنیان‌های فرهنگی و اجتماعی یک جامعه رخ دهد.

برخی ممکن است استدلال کنند که تخریب محیط‌زیست و پیامدهای اجتماعی- فرهنگی آن با فجایعی مانند نسل‌زدایی قابل مقایسه نیست، زیرا در اینجا هدف دولت‌ها

1. Social Death

2. Convention on the Prevention and Punishment of the Crime of Genocide

نابودی مستقیم مردم نبوده است. تفاوت اساسی در عنصر روانی جرم (mens rea) است؛ در نسل زدایی، قصد خاص مبنی بر نابودی تمام یا بخشی از یک گروه ملی، قومی، نژادی یا مذهبی ضروری است، درحالی که در زیست‌بوم زدایی معمولاً انگیزه اصلی اقتصادی یا توسعه‌ای بوده و پیامدهای فرهنگی-اجتماعی آن غالباً ثانویه و غیرمستقیم است. با این حال، آنچه در اینجا مورد توجه است، نه یکسان انگاری این دو پدیده، بلکه شناسایی شباهت‌های کارکردی در پیامدهای آنهاست. هر دو پدیده می‌توانند به نابودی هویت جمعی و فرهنگی گروه‌های انسانی منجر شوند، هرچند از مسیرهای متفاوت و با درجات مختلف. این شباهت کارکردی است که امکان بهره‌گیری از سازوکارهای عدالت انتقالی را - که اساساً برای پاسخ به نقض‌های گسترده حقوق بشر طراحی شده‌اند - برای پرداختن به آسیب‌های ناشی از زیست‌بوم زدایی فراهم می‌آورد، بدون آنکه این دو را از نظر شدت، قصد یا اهمیت حقوقی همسنگ بدانیم.

برای شناسایی مواردی که زیست‌بوم زدایی می‌تواند موضوع مداخله سازوکارهای عدالت انتقالی قرار گیرد، باید به سه معیار کلیدی توجه کرد:

- تخریب محیط‌زیست با مجوز یا حمایت دولتی
- عدم رضایت جوامع آسیب‌دیده
- نابودی قابل توجه ساختارهای اجتماعی و فرهنگی (UN Special Rapporteur on Human Rights and the Environment, 2023: 42-48).

زیست‌بوم زدایی، به‌عنوان شکلی از تخریب نظام‌مند محیط‌زیست، می‌تواند مستقیماً به مرگ اجتماعی جوامع وابسته به محیط‌زیست منجر شود. رافائل لمکین¹ که اصطلاح نسل زدایی را ابداع کرد و کنوانسیون نسل زدایی سازمان ملل را پایه‌گذاری کرد، تأکید

1. رافائل لمکین (Raphael Lemkin)، حقوق‌دان یهودی- لهستانی و پدر معنوی کنوانسیون نسل زدایی سازمان ملل متحد است. او در سال 1944 واژه "genocide" (نسل زدایی) را ابداع کرد و نقش محوری در تصویب کنوانسیون منع و مجازات نسل زدایی (1948) داشت. تلاش‌های او برای جرم‌انگاری نسل زدایی در حقوق بین‌الملل، متأثر از تجربه هولوکاست و نسل‌کشی ارمنه بود.

داشت که نابودی یک فرهنگ یا شیوه زندگی خاص یکی از بزرگ‌ترین مشکلات اخلاقی است که باید در قوانین بین‌المللی به آن توجه شود (Lemkin, 1944: 79-95). این دیدگاه لمکین نشان می‌دهد که حتی در مفهوم اولیه نسل‌زدایی، عناصر فرهنگی و اجتماعی اهمیت داشته‌اند، هرچند در تعریف نهایی کنوانسیون، بعد فیزیکی نابودی برجسته‌تر شده است.

نابودی زیست‌بوم‌ها فراتر از تخریب فیزیکی محیط‌زیست است؛ این پدیده به از بین رفتن پیوندهای اجتماعی، هویت فرهنگی و ارتباط بین نسل‌ها می‌انجامد. پیامدهای فرهنگی زیست‌بوم‌زدایی امروزه به‌شدت اهمیت یافته‌اند، زیرا با تخریب محیط‌زیست، فرهنگ‌ها و زبان‌های وابسته به آن زیست‌بوم‌ها نیز در حال نابودی‌اند. سازمان ملل پیش‌بینی کرده است که تا صد سال آینده 90 درصد زبان‌های دنیا از بین خواهند رفت (UNESCO, 2022). وقتی یک زبان نابود شود، فرهنگ مرتبط با آن نیز در خطر قرار می‌گیرد، زیرا هر زبان شیوه‌ای منحصر به فرد برای درک جهان، تجربه احساسات و یافتن معنا در زندگی فراهم می‌کند.

ارتباط متقابل بین زیست‌بوم‌ها و فرهنگ‌ها به‌ویژه در مورد جوامع بومی که هویت و معیشتشان وابسته به محیط‌زیست است، اهمیت بیشتری می‌یابد و همین امر ضرورت استفاده از سازوکارهای عدالت انتقالی را در مواجهه با زیست‌بوم‌زدایی آشکار می‌سازد. نمونه‌های متعددی از این پیوند میان زیست‌بوم‌زدایی و مرگ اجتماعی وجود دارد؛ ازجمله پروژه آبی جیمز در شمال کانادا، رخدادهای پرتوزای مارالینگا در استرالیا و تخریب جنگل‌های آمازون در برزیل که هرکدام به شکل مستقیم بر زندگی و هویت فرهنگی بومیان این سرزمین‌ها تأثیرات ژرفی گذاشته است.

2. سازوکارهای عدالت انتقالی در مواجهه با زیست‌بوم‌زدایی

پنج سازوکار عدالت انتقالی در مقابله با زیست‌بوم‌زدایی، نه به صورت مجزا، بلکه در تعاملی پویا و مکمل با یکدیگر عمل می‌کنند. این سازوکارها شامل حقیقت‌یابی، عدالت

(در ابعاد مختلف)، جبران خسارت، مصالحه و تضمین عدم تکرار می‌شوند که هر یک نقش متمایز اما مکملی در فرآیند بازسازی و ترمیم جوامع آسیب‌دیده ایفا می‌کنند (UN Doc. A/HRC/21/46, 2012: 7-8). حقیقت‌یابی با مستندسازی و روایت آسیب‌های زیست‌محیطی، زمینه را برای اجرای عدالت فراهم می‌آورد؛ عدالت با ایجاد پاسخگویی، چارچوب حقوقی لازم برای جبران خسارت را تعریف می‌کند؛ جبران خسارت با ترمیم آسیب‌های وارده به اکوسیستم‌ها، پیش‌نیاز مصالحه پایدار است؛ مصالحه با بازسازی رابطه آسیب‌دیده انسان - طبیعت، بستر لازم برای تغییرات ساختاری را فراهم می‌آورد؛ و تضمین عدم تکرار با اصلاح نهادها، پایداری دستاوردهای سایر ارکان را تضمین می‌کند. کاربرد این سازوکارها در زیست‌بوم زدایی با شکاف‌های نظری و عملی مواجه است، زیرا زیست‌بوم زدایی فرآیندی تدریجی، بلندمدت و چندعاملی با آثار فرامرزی و گاه برگشت‌ناپذیر است، درحالی‌که نظام‌های حقوقی موجود برای چنین پیچیدگی‌هایی طراحی نشده‌اند. مطالعات نشان می‌دهد ادغام ملاحظات زیست‌محیطی در عدالت انتقالی می‌تواند به حل پایدار منازعات کمک کند (Sharp, 2023: 132) این رویکرد یکپارچه، تنها راه مؤثر برای مقابله با پیچیدگی‌های چندوجهی زیست‌بوم زدایی است که هم‌زمان ابعاد اکولوژیک، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی را در بر می‌گیرد.

2-1. سازوکارهای حقیقت‌یابی

حقیقت‌یابی به‌عنوان نخستین سازوکار بنیادین عدالت انتقالی، بر پایه «حق دانستن حقیقت»¹ استوار است؛ حقی که در قطعنامه 165/68 مجمع عمومی سازمان ملل متحد

1. چندین سند مهم در حقوق بین‌الملل این حق را به رسمیت شناخته‌اند؛ کنوانسیون بین‌المللی حمایت از تمام اشخاص در برابر ناپدید سازی اجباری (2006) مهم‌ترین و صریح‌ترین معاهده بین‌المللی است که در ماده 24 خود، حق دانستن حقیقت را به‌عنوان یک حق مستقل به رسمیت می‌شناسد. طبق این ماده، هر قربانی حق دارد از: شرایط ناپدید سازی اجباری، پیشرفت و نتایج تحقیقات و سرنوشت شخص ناپدید شده آگاهی یابد. دومین سند، قطعنامه 66/2005 کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل این قطعنامه است که به‌طور خاص حق دانستن حقیقت را به رسمیت می‌شناسد، بر تعهد دولت‌ها به حفظ شواهد تأکید می‌کند و اهمیت حفظ حافظه تاریخی را برجسته

(2013) در بند نخست، به‌عنوان یک حق غیرقابل‌انکار برای شناسایی واقعیت‌های مربوط به نقض‌های گسترده حقوق بشر و پاسداشت کرامت قربانیان شناسایی شده است (UN Doc. E/CN.4/2005/102/Add.1, 2005: 7). ماده 32 پروتکل الحاقی اول کنوانسیون‌های ژنو (1977) نیز با تأکید بر حق خانواده‌ها برای دانستن سرنوشت بستگان ناپدیدشده خود، از نخستین بنیان‌های حقوقی این مفهوم را پایه‌گذاری کرده است (Protocol I, 1977: Art. 32). افزون بر این، اصول به‌روز شده مبارزه با مصونیت در گزارش کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل (2005) در اصل دوم تصریح می‌کند که حق بر حقیقت، هم دارای بُعد فردی برای قربانیان و بستگان آنهاست و هم ابعادی جمعی برای جامعه به‌منظور درک گذشته خود و پیشگیری از تکرار نقض‌ها دارد (UN Doc. E/CN.4/2005/102/Add.1, 2005: Principle 2).

در این چارچوب، حق بر حقیقت در عدالت انتقالی صرفاً به معنای دسترسی شهروندان به اطلاعات رسمی و بایگانی‌های دولتی نیست؛ بلکه به‌مثابه فرایندی پیچیده برای بازسازی حافظه جمعی، شناسایی روایت‌های به حاشیه رانده شده و به رسمیت شناختن رنج‌های تجربه شده توسط قربانیان تلقی می‌شود. این حق از یک‌سو، ابزاری است برای آگاهی خانواده‌ها از سرنوشت عزیزانشان و شناخت وقایع نقض حقوق انسانی و از سوی دیگر، مطالبه‌ای است اجتماعی برای مواجهه صادقانه با گذشته، زدودن انکار و جلوگیری از بازتولید الگوهای خشونت. کمیسیون‌های حقیقت‌یاب در این میان، مهم‌ترین سازوکار نهادی برای تحقق این هدف محسوب می‌شوند که از طریق روایت محوری، مشارکت فعال قربانیان و مستندسازی موارد نقض، به مقابله با فراموشی سازمان‌یافته و سکوت تحمیلی می‌پردازند. اهمیت این فرایند در آن است که

می‌سازد. پروتکل الحاقی اول کنوانسیون‌های ژنو (1977) سومین سندی است که در مواد 32 و 33 حق خانواده‌ها برای دانستن سرنوشت عزیزانشان را تضمین می‌کند و تعهدات دولت‌ها در زمینه جستجو و اطلاع‌رسانی را مشخص می‌کند.

با شکستن انکار رسمی، صدای قربانیان شنیده می‌شود و زمینه برای بازسازی کرامت انسانی و ترمیم گسل‌های اجتماعی فراهم می‌شود (نقیبی، 1401: 42). از منظر مفهومی، حقیقت‌یابی در عدالت انتقالی نه صرفاً مکانیسمی حقیقت‌جویانه، بلکه فرآیندی روایت محور است که به بازسازی حافظه تاریخی جامعه، تقویت هویت جمعی و جلوگیری از فراموشی آسیب‌های وارده می‌انجامد. درحالی‌که عدالت قضایی عمدتاً بر مسئولیت‌پذیری کیفری و جبران خسارات متمرکز است، حقیقت‌یابی بر کاوش در ریشه‌های ساختاری خشونت، بازشناسی روایت‌های حاشیه‌نشین و خلق فضای عمومی برای گفت‌وگو تأکید دارد. این فرآیند، به‌ویژه در جوامعی که تجربه نقض‌های گسترده را از سر گذرانده‌اند، نقشی کلیدی در آشتی اجتماعی و بازسازی رابطه دولت و شهروندان ایفا می‌کند.

باین‌حال، کاربرد این سازوکار در زمینه‌ای چون زیست‌بوم زدایی با چالش‌های جدی روبه‌رو است. زیست‌بوم زدایی پدیده‌ای با ویژگی‌های متمایز است که ماهیتی تدریجی، چندبعدی و فرامرزی دارد. نخست آنکه، استمرار و کندی تحولات محیط‌زیستی با قالب‌های زمانی محدود کمیسیون‌های سنتی حقیقت‌یاب در تضاد است؛ دوم، پیچیدگی علی فرآیندهای تخریب اکولوژیکی، تعیین مسئولیت‌ها را دشوار می‌سازد؛ سوم، درک کامل آسیب‌های زیست‌محیطی مستلزم تلفیق دانش علمی با معرفت‌های بومی و تجارب زیسته است؛ و چهارم، بسیاری از مصادیق زیست‌بوم زدایی، از حوزه صلاحیت سرزمینی دولت‌ها فراتر رفته و درگیر ملاحظات بین‌المللی و بین‌نسلی اند (Higgins, 2010: 62). از این رو، حقیقت‌یابی در چنین بستری نیازمند بازنگری اساسی در سازوکارها و مفروضات بنیادین خود است.

برای پاسخ به این چالش‌ها، این پژوهش چارچوبی نو برای ایجاد کمیسیون‌های حقیقت‌یاب در زمینه زیست‌محیطی پیشنهاد می‌کند که مبتنی بر چهار مؤلفه کلیدی است: نخست، طراحی ساختار زمانی منعطف و طولانی‌مدت با امکان پایش و تحلیل پیوسته تغییرات اکولوژیکی؛ دوم، اتخاذ روش‌شناسی ترکیبی که ضمن بهره‌گیری از

داده‌های علمی، دانش بومی، روایت‌های محلی و تجربیات زیسته را نیز به رسمیت شناسد؛ سوم، مشارکت چند رشته‌ای میان متخصصان محیط‌زیست، حقوقدانان، جامعه‌شناسان، مردم‌شناسان و نمایندگان جوامع آسیب‌دیده؛ و چهارم، اتخاذ رویکرد سیستمی برای شناسایی الگوهای ساختاری زیست‌بوم‌زدایی به‌جای تمرکز صرف بر رویدادهای منفرد (Rodeiro, 2020: 145).

بررسی نمونه‌های محدود موجود از حقیقت‌یابی زیست‌محیطی نشان می‌دهد که الگوهای سنتی از پاسخ‌گویی به نیازهای این حوزه ناتوان‌اند. به‌عنوان نمونه، کمیسیون ملی بررسی فاجعه نفتی دیپ‌واتر هوریزون در آمریکا¹ (2010)، علی‌رغم برخورداری از منابع مالی و کارشناسی گسترده، عمدتاً بر جنبه‌های فنی، مدیریتی و حقوقی بحران متمرکز شد و از پرداختن به پیامدهای زیست‌محیطی در بلندمدت، یا آسیب‌های اجتماعی، فرهنگی و هویتی جوامع محلی، غفلت کرد (UNEP, 2019: 87-89). این تجربه نشان می‌دهد که حقیقت‌یابی در بستر زیست‌بوم‌زدایی، هرچند دارای پتانسیل قابل‌توجهی برای احقاق حق قربانیان و ارتقای پاسخ‌گویی زیست‌محیطی است، اما در صورت تداوم چارچوب‌های موجود، با محدودیت‌های اجرایی جدی مواجه خواهد بود. تحقق ظرفیت‌های این سازوکار، مستلزم بازتعریف رابطه انسان و طبیعت و طراحی سازوکارهای نهادی متناسب با پیچیدگی‌ها، چندبعدی بودن و دیرپایی تحولات زیست‌محیطی است.

1. فاجعه نشت نفت دیپ‌واتر هوریزون (2010) (Deepwater Horizon oil spill disaster): انفجار سکوی حفاری BP در خلیج مکزیک که منجر به نشت 4.9 میلیون بشکه نفت طی 87 روز، مرگ 11 کارگر و آلودگی 1600 کیلومتر ساحل شد BP. به پرداخت 18.7 میلیارد دلار جریمه محکوم شد و مجموع هزینه‌های جبران خسارت به 65 میلیارد دلار رسید.

2-2. سازوکارهای عدالت

در چارچوب عدالت انتقالی، «عدالت» مفهومی چندلایه، سیال و وابسته به زمینه‌های خاص است که صرفاً به پاسخگویی کیفری محدود نمی‌شود، بلکه ابزاری برای بازسازی اعتماد اجتماعی، احیای حاکمیت قانون و ترمیم بافت‌های گسسته اخلاقی و سیاسی جوامع پسا بحران به شمار می‌آید. این مفهوم در اسناد بین‌المللی متعددی مورد تأکید قرار گرفته است. برای نمونه، اساسنامه رم دیوان کیفری بین‌المللی (1998) در ماده 5، جرائم بین‌المللی تحت صلاحیت دیوان از جمله نسل زدایی و جنایت علیه بشریت را تعریف و چارچوب قانونی لازم برای پیگرد مرتکبان را فراهم می‌آورد (UN Doc. A/CONF.183/9, 1998). همچنین «اصول بنیادین و رهنمودهای حق جبران خسارت» (2005) در بند 12، بر پاسخگویی به نیازهای قربانیان تأکید دارد و «اصول به‌روز شده برای مبارزه با مصونیت» (2005) در اصل 19 تصریح می‌کند که دولت‌ها موظف‌اند تحقیقات سریع، کامل و مستقل درباره نقض‌های حقوق بشر و حقوق بشردوستانه انجام دهند و اقدامات مناسبی علیه مرتکبان اتخاذ کنند (UN Doc. E/CN.4/2005/102/Add.1, 2005).

در زمینه زیست‌بوم زدایی، عدالت در سه بُعد متمایز اما درهم‌تنیده تجلی می‌یابد: عدالت تنبیهی که بر مسئولیت‌پذیری کیفری مرتکبان متمرکز است؛ عدالت ترمیمی که به احیای روابط آسیب‌دیده میان انسان و طبیعت می‌پردازد؛ و عدالت توزیعی - تحولی که هدف آن اصلاح ساختارهای نابرابر در بهره‌برداری از منابع طبیعی و باز توزیع منصفانه منافع و خسارات زیست‌محیطی است. این ابعاد سه‌گانه، رویکردی جامع به عدالت در بستر بحران‌های زیست‌محیطی ارائه می‌کنند و امکان پیوند میان عدالت کیفری، اخلاق زیست‌محیطی و کنشگری اجتماعی را فراهم می‌سازند.

عدالت کیفری در این چارچوب، فراتر از مجازات صرف مرتکبان، به دنبال بازیابی اعتماد عمومی به نظام قضایی، پایان دادن به فرهنگ مصونیت و به رسمیت شناختن حقوق قربانیان است. این سازوکار، نیازمند تعادلی میان پاسخگویی قضایی و سایر

سازوکارهای عدالت انتقالی است، به‌گونه‌ای که از یک‌سو، مانع فرار مرتکبان نقض‌های فاحش از مجازات شود و از سوی دیگر، فرآیند تعقیب قضایی به مانعی برای گذار سیاسی و اجتماعی بدل نشود. با این حال، عدالت کیفری در زمینه زیست‌بوم‌زدایی با چالش‌های بنیادینی مواجه است؛ ازجمله فقدان چارچوب‌های حقوقی لازم برای جرم‌انگاری مستقل تخریب محیط‌زیست، دشواری اثبات رابطه سببیت میان اقدامات مخرب و آسیب‌های زیست‌محیطی و پیچیدگی تعیین مسئولیت در قبال کنش‌های جمعی دولت‌ها و شرکت‌های فراملی (اخوان، 1401: 62). در همین راستا، گرچه سند سیاست تعقیب دادستانی دیوان کیفری بین‌المللی (2016) در بند 41 تخریب محیط‌زیست را به‌عنوان معیار شدت جرم لحاظ کرده، اما هنوز این اعمال را ذیل جنایات‌های مستقل به رسمیت نمی‌شناسد (ICC Office of the Prosecutor, 2016: 14).

در بُعد ترمیمی عدالت نیز، چالش‌های مفهومی چشمگیری وجود دارد. مدل‌های سنتی عدالت ترمیمی عمدتاً انسان محورند و طبیعت را نه به‌مثابه یک «طرف آسیب‌دیده» مستقل، بلکه صرفاً زمینه یا موضوع تخلف در نظر می‌گیرند. این امر سبب می‌شود که ترمیم آسیب‌های زیست‌محیطی به‌جای یک فرآیند بازسازی رابطه‌ای، به پرداخت غرامت مالی تقلیل یابد. درحالی‌که اصول سازمان ملل در استفاده از برنامه‌های عدالت ترمیمی (2002) در بند 1(d) بر مشارکت فعال همه ذینفعان تأکید دارد، این اصول دربرگیرنده چارچوب مفهومی لازم برای فهم و ترمیم روابط پیچیده انسان-طبیعت نیستند (UN Doc. E/CN.15/2002/5/Add.1, 2002). لذا، ضرورت دارد که طبیعت به‌عنوان کنشگر حقوقی و اخلاقی، موضوع ترمیم قرار گیرد و سازوکارهایی برای نمایندگی آن توسط جوامع آسیب‌دیده، متخصصان محیط‌زیست و نهادهای مردمی طراحی شود.

عدالت توزیعی- تحولی، سومین بعد عدالت در مقابله با زیست‌بوم‌زدایی، بر شناسایی و اصلاح ریشه‌های ساختاری نابرابری در توزیع منابع و مخاطرات زیست‌محیطی متمرکز است. اصول 3، 10 و 16 اعلامیه ریو درباره محیط‌زیست و

توسعه (1992) بر مشارکت برابر، توزیع منصفانه منابع و اعمال اصل «مسئولیت مشترک اما متفاوت» میان دولت‌ها تأکید دارند (UN Doc. A/CONF.151/26/Rev.1, 1992). با این حال، اجرای این اصول با پرسش‌هایی اساسی روبه‌روست؛ ازجمله اینکه چگونه می‌توان منافع منابع طبیعی و بار هزینه‌های زیست‌محیطی را به‌گونه‌ای عادلانه میان نسل‌های فعلی و آینده و میان انسان‌ها و سایر گونه‌های زیستی تقسیم کرد؟

بر پایه این تحلیل، این مقاله الگوی مفهومی «عدالت زیست‌بوم محور» را پیشنهاد می‌کند. این الگو مبتنی بر نوآوری‌های مفهومی و نهادی است: توسعه مفهوم «مسئولیت مشترک اما متفاوت» در حوزه حقوق کیفری زیست‌محیطی؛ به رسمیت شناختن طبیعت به‌عنوان طرف آسیب‌دیده با امکان نمایندگی توسط جوامع آسیب‌دیده و کارشناسان علمی؛ طراحی فرآیندهای ترمیمی بلندمدت متناسب با زمان‌بندی طبیعی احیای اکوسیستم‌ها؛ و گسترش مفهوم عدالت توزیعی به‌گونه‌ای که منافع و حقوق نسل‌های آینده و گونه‌های غیرانسانی را نیز در برگیرد.

تجارب عملی نیز مؤید امکان‌پذیری این رویکرد است. در پرونده Milieudefensie علیه شرکت Royal Dutch Shell در هلند (2021)¹، دادگاه با استناد به تعهدات زیست‌محیطی، این شرکت را موظف به کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای دانست (Milieudefensie v. Royal Dutch Shell, 2021: para. 4-4-49). همچنین در پرونده

1. پرونده (Shell (2021): دادگاه لاهه هلند، شرکت Shell را به دلیل آلودگی‌های نفتی گسترده در دلتای نیجر محکوم کرد. این شرکت موظف شد علاوه بر پاک‌سازی آلودگی‌ها، به کشاورزان و ماهیگیران محلی خسارت پرداخت کند. این حکم تاریخی اولین بار بود که یک شرکت چندملیتی در کشور مقر اصلی خود برای خسارات زیست‌محیطی در کشور دیگر محکوم می‌شد. پرونده (Vale S.A (2019): در پی فاجعه شکست سد Brumadinho در برزیل، شرکت Vale به پرداخت 7 میلیارد دلار خسارت و اجرای برنامه‌های بازسازی محکوم شد. این حادثه که منجر به مرگ 270 نفر شد، بزرگ‌ترین فاجعه صنعتی در تاریخ برزیل محسوب می‌شود. پرونده‌های قانون مراقبت فرانسه: دادگاه‌های فرانسه چندین شرکت بزرگ را به دلیل نقض قانون "وظیفه مراقبت (Duty of Vigilance Law)" محکوم کردند. این قانون، شرکت‌ها را ملزم می‌کند تا اثرات زیست‌محیطی و اجتماعی فعالیت‌های خود و زنجیره تأمینشان را پایش و مدیریت کنند.

فاجعه زیست‌محیطی معدن Fundão در برزیل (2015)¹، نهادهای قضایی با اتکا به مسئولیت مدنی، شرکت Samarco Mineração را ملزم به جبران خسارات وارده به رودخانه‌ها، ساکنان محلی و اکوسیستم‌ها کردند (IBAMA v. Mineração, 2016: 23-24). این موارد نشان می‌دهند که با وجود موانع مفهومی و ساختاری، امکان عملیاتی ساختن عدالت در پاسخ به زیست‌بوم‌زدایی وجود دارد؛ به شرط آن‌که اراده سیاسی، نهادهای توانمند و چارچوب‌های حقوقی نوآورانه در کنار یکدیگر عمل کنند.

2-3. سازوکارهای جبران خسارت

جبران خسارت، یکی از ارکان بنیادی در عدالت انتقالی است که بر حق قربانیان برای دریافت ترمیم متناسب با آسیب‌های وارده تأکید دارد. اصول اساسی و رهنمودهای حق جبران خسارت مجمع عمومی سازمان ملل متحد (2005) در بندهای 18 تا 23 پنج شکل اصلی جبران را مشخص کرده‌اند: اعاده به وضع سابق، غرامت مالی، توان‌بخشی، رضایت‌مندی و تضمین عدم تکرار. این سند در بند 15 تأکید می‌کند که «جبران باید متناسب با شدت نقض و آسیب‌های وارده باشد» و در بند 17، دولت‌ها را ملزم به «ایجاد سازوکارهای ملی مؤثر برای اجرای احکام جبران خسارت» می‌داند (UN Doc. A/RES/60/147, 2005).

با این حال، جبران خسارت در چارچوب عدالت انتقالی، صرفاً به پرداخت مالی یا اعاده فیزیکی محدود نمی‌شود، بلکه مجموعه‌ای گسترده از اقدامات مادی و نمادین را شامل می‌شود که هدف نهایی آن بازگرداندن کرامت، احترام و انسجام اجتماعی

1. فاجعه معدن Fundão در نوامبر 2015 با شکست سد باطله و رهاسازی 43.7 میلیون متر مکعب پسماند معدنی رخ داد که به مرگ 19 نفر، بی‌خانمانی صدها نفر و آلودگی گسترده رودخانه Rio Doce انجامید. شرکت‌های BHP Billiton و Vale تحت تعقیب قضایی قرار گرفته و متعهد به پرداخت 5.1 میلیارد دلار خسارت شدند. این پرونده به نمادی از مسئولیت‌پذیری شرکت‌های معدنی در قبال فاجعه زیست‌محیطی تبدیل شد.

از دست رفته قربانیان است. این رویکرد بر بنیان اصل بنیادین «ترمیم آسیب» استوار است و تحقق آن در قالب پنج وجه کلی صورت می‌گیرد: اعاده به وضعیت پیشین، پرداخت غرامت، خدمات توان بخشی، اقدامات رضایت بخش مانند عذرخواهی رسمی و تدابیر پیشگیرانه برای تضمین عدم تکرار. آنچه وجه تمایز این سازوکار با سایر سازوکارهای عدالت انتقالی محسوب می‌شود، تمرکز مستقیم آن بر قربانیان و مشارکت فعال ایشان در طراحی و اجرای برنامه‌های جبران خسارت است.

در بستر زیست‌بوم زدایی، جبران خسارت با پیچیدگی‌های منحصر به فردی مواجه است. از یک سو، ارزیابی دقیق و جامع آسیب‌های وارد شده به اکوسیستم‌ها، چالشی جدی است؛ از سوی دیگر، بسیاری از این آسیب‌ها غیرقابل بازگشت‌اند و یا در طول زمان و به صورت تدریجی پدیدار می‌شوند. همچنین، در جوامعی که پیوندی عمیق با طبیعت دارند، مانند جوامع بومی، آسیب‌های وارد شده صرفاً مادی نبوده، بلکه ابعاد معنوی، فرهنگی و هویتی نیز دارند که اغلب در برنامه‌های سنتی جبران خسارت نادیده گرفته می‌شوند (نقیبی، 1401: 76).

در مقایسه با حقیقت‌یابی که بر کشف واقعیت‌ها تمرکز دارد و عدالت کیفری که بر پاسخگویی مرتکبان تأکید می‌کند، جبران خسارت با نگاه معطوف به نیازها و رنج‌های قربانیان، بر ضرورت بازسازی روابط گسسته اجتماعی و انسانی تأکید دارد. این سازوکار باید نه تنها به صورت انسان‌محور، بلکه با گسترش درک قربانیان به موجودات غیرانسانی، اکوسیستم‌ها و نسل‌های آینده طراحی شود. بر این اساس، بازنگری مفاهیم سنتی در عدالت انتقالی برای پاسخگویی به ابعاد زیست‌بومی آسیب، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است.

مطالعه موردی پرونده معدن Mariana در برزیل (2023)¹ که به توافقی بی‌سابقه به ارزش 24 میلیارد دلار برای جبران خسارت انجامید، مؤید همین چالش‌هاست. با وجود ابعاد مالی چشمگیر، اجرای این توافق با مشکلاتی اساسی در شناسایی قربانیان، توزیع منابع و جبران واقعی آسیب‌های فرهنگی و اجتماعی مواجه شد. این پرونده نشان می‌دهد که رویکردهای سنتی، هرچند در ظاهر پاسخگو، در عمل ناتوان از ترمیم عادلانه آسیب‌های پیچیده زیست‌بوم‌زدایی هستند (Renova v. M. Gerais, 2023:17-18).

در پاسخ به این چالش‌ها، این پژوهش پیشنهاد یک الگوی نوین تحت عنوان «جبران خسارت زیست‌بوم محور» را ارائه می‌دهد که بر سه نوآوری کلیدی مبتنی است: نخست، توسعه روش‌های ارزش‌گذاری چندبعدی که ابعاد زیست‌محیطی، فرهنگی، اجتماعی و معنوی را در کنار هم ببیند؛ دوم، طراحی برنامه‌های جبران بلندمدت و انعطاف‌پذیر که با روند تدریجی احیای اکوسیستم‌ها و بافت‌های اجتماعی هماهنگ باشد؛ و سوم، گسترش مفهوم قربانی به گونه‌ای که نسل‌های آینده و موجودات غیرانسانی را نیز دربر گیرد، به همراه ایجاد سازوکارهایی برای نمایندگی حقوقی آن‌ها. امکان‌سنجی کاربست جبران خسارت در زمینه زیست‌بوم‌زدایی نشان می‌دهد که این سازوکار، علی‌رغم چالش‌های جدی مفهومی و اجرایی، ظرفیت آن را دارد که نقش محوری در پاسخگویی به بحران زیست‌محیطی ایفا کند؛ اما تحقق این ظرفیت، مستلزم پذیرش تحول مفهومی در تعریف آسیب، ارزش و مسئولیت است. به بیان دیگر، بدون بازطراحی ساختارهای حقوقی و اقتصادی به گونه‌ای که ارزش‌های غیربازاری طبیعت را به رسمیت بشناسند، جبران خسارت صرفاً به اقدامی نمادین فروکاسته خواهد شد و از ایفای نقش واقعی خود در تحقق عدالت زیست‌محور باز خواهد ماند.

1. پرونده معدن Mariana یکی از بزرگ‌ترین فجایع زیست‌محیطی برزیل بود که در سال 2015 با شکست سد باطله معدن آهن رخ داد. پس از 8 سال پیگیری حقوقی، در ژانویه 2023، شرکت‌های Vale و BHP به پرداخت 24 میلیارد دلار خسارت برای جبران آسیب‌های وارده متعهد شدند. این توافق شامل پاک‌سازی رودخانه Rio Doce، بازسازی روستاهای تخریب‌شده و جبران خسارت حدود 700,000 نفر از ساکنان محلی می‌شود.

در راستای تقویت سازوکارهای جبران خسارت، تأسیس «صندوق بین‌المللی جبران خسارات زیست‌بوم زدایی» می‌تواند راهکاری مؤثر برای تأمین منابع مالی پایدار باشد. این صندوق می‌تواند از طریق مشارکت چندجانبه دولت‌ها، شرکت‌های چندملیتی و نهادهای بین‌المللی تأمین مالی شود. منابع این صندوق می‌تواند شامل: الف) اختصاص درصدی از درآمد حاصل از بهره‌برداری منابع طبیعی توسط شرکت‌های بزرگ؛ ب) مالیات بر فعالیت‌های آلاینده و مخرب محیط‌زیست؛ ج) جرائم دریافتی از متخلفان زیست‌محیطی؛ و د) کمک‌های داوطلبانه بین‌المللی باشد. مدیریت این صندوق باید به‌صورت مشارکتی و با حضور نمایندگان جوامع آسیب‌دیده، کارشناسان محیط‌زیست و نهادهای مدنی صورت گیرد تا شفافیت و اثربخشی آن تضمین شود. مصارف این صندوق نیز باید فراتر از جبران‌های مالی صرف، به احیای اکوسیستم‌ها، بازسازی فرهنگی جوامع آسیب‌دیده و پیشگیری از تخریب‌های آتی اختصاص یابد. نمونه‌های موفق مشابه مانند «صندوق سبز اقلیم»¹ نشان می‌دهد که چنین سازوکاری در صورت طراحی مناسب، می‌تواند نقشی کلیدی در تأمین مالی اقدامات جبرانی و پیشگیرانه ایفا کنند (Green Climate Fund, 2024).

1. صندوق سبز اقلیم (Green Climate Fund) بزرگ‌ترین صندوق اقلیمی جهان است که در سال 2010 توسط 194 کشور عضو کنوانسیون چارچوب سازمان ملل متحد در مورد تغییرات اقلیمی (UNFCCC) تأسیس شد. هدف اصلی آن کمک به کشورهای درحال توسعه برای کاهش انتشار گازهای گلخانه‌ای و سازگاری با پیامدهای تغییرات اقلیمی است، با تمرکز ویژه بر کشورهای آسیب‌پذیر مانند کشورهای کمتر توسعه‌یافته، کشورهای جزیره‌ای کوچک و کشورهای آفریقایی. این صندوق با مقر اصلی در اینچئون کره جنوبی، از طریق جذب منابع مالی از کشورهای توسعه‌یافته و بخش خصوصی، به سرمایه‌گذاری در پروژه‌های کم‌کربن و مقاوم در برابر تغییرات اقلیمی می‌پردازد و به‌عنوان الگویی موفق از سازوکارهای تأمین مالی بین‌المللی برای مسائل زیست‌محیطی شناخته می‌شود.

2-4. سازوکارهای مصالحه و آشتی

مصالحه به‌عنوان یکی از ارکان کلیدی عدالت انتقالی، به فرآیند بازسازی روابط آسیب‌دیده، احیای اعتماد متقابل و گذار جامعه از منازعه به همزیستی پایدار می‌پردازد. بر اساس گزارش دبیر کل سازمان ملل متحد در خصوص حاکمیت قانون و عدالت انتقالی، مصالحه «فرآیندی است که از طریق آن جامعه از گذشته به آینده حرکت می‌کند»؛ فرآیندی که نه فراموشی است و نه بخشش بی‌قید و شرط، بلکه مستلزم تحقق توأمان حقیقت، عدالت و جبران خسارت است (UN Doc. S/2004/616, 2004). همچنین، قطعنامه 147/60 مجمع عمومی سازمان ملل متحد، در بند 22(ه)، بر نقش اقدامات نمادین نظیر عذرخواهی رسمی، یادمان‌ها و آیین‌های بزرگداشت در تقویت روند مصالحه تأکید می‌ورزد (UN Doc. S/2004/616, 2004: para. 50).

تمایز بنیادین این سازوکار در عدالت انتقالی، آینده محور بودن آن است. درحالی‌که ارکان دیگر عمدتاً بر مواجهه با گذشته تمرکز دارند، مصالحه به آینده‌ای مشترک و قابل سکونت نظر دارد. این فرآیند در سطوح مختلف - فردی، جمعی، نهادی و ملی - شکل می‌گیرد و مستلزم تعادلی ظریف میان واقعیت‌پذیری، پاسخ‌گویی و امید به امکان همزیستی دوباره است. مصالحه، رویدادی ناگهانی یا نقطه‌ای مشخص در زمان نیست؛ بلکه مسیری است تدریجی که در پرتو حقیقت‌یابی و ترمیم زخم‌ها، امکان‌پذیر می‌شود. با ورود به بستر زیست‌بوم‌زدایی، مصالحه ابعادی تازه می‌یابد و از سطح روابط انسانی فراتر می‌رود. این نوع مصالحه، تنها به تنش‌های اجتماعی یا سیاسی نمی‌پردازد، بلکه بر بازتعریف مناسبات انسان با طبیعت نیز تأکید دارد. تجربه قرن اخیر نشان داده که الگوهای توسعه محور، مبتنی بر بهره‌کشی از طبیعت، نه تنها عدالت اجتماعی را مخدوش کرده‌اند بلکه بنیان‌های اکولوژیکی حیات را نیز تهدید کرده‌اند؛ بنابراین، مصالحه در این زمینه باید معطوف به احیای رابطه‌ای همزیستانه میان انسان و اکوسیستم باشد؛ رابطه‌ای که در آن طبیعت، نه صرفاً موضوع بهره‌برداری یا حفاظت، بلکه به‌مثابه کنشگری واجد شأن اخلاقی و حقوقی شناخته شود (بحرینی، 1401: 97).

با وجود این ضرورت، مصالحه زیست‌محیطی با چالش‌های مفهومی و عملی جدی روبه‌روست. نخست، ادبیات نظری موجود عمدتاً مصالحه را در چارچوب منازعات انسانی فهم می‌کند و به رابطه انسان-طبیعت به‌عنوان موضوعی حقوقی یا اخلاقی مستقل نمی‌پردازد. دوم، تنوع عمیق در جهان‌بینی‌های فرهنگی و بومی در مورد طبیعت، یافتن زبان مشترک برای گفت‌وگو و درک متقابل را دشوار می‌سازد؛ و سوم، اجرای مصالحه زیست‌محور مستلزم تحولات ساختاری در نظام‌های ارزشی، اقتصادی و حکمرانی است؛ تحولاتی که بسیار فراتر از مصالحه‌های سیاسی کلاسیک قرار دارند (Rodeiro, 2020: 156).

برنامه «آشتی با طبیعت» که در سال‌های اخیر توسط وزارت محیط‌زیست کاستاریکا اجرا شده، نمونه‌ای از تلاش‌های نوآورانه در این زمینه است.¹ این برنامه با تکیه بر اقدامات نمادین نظیر کاشت درخت، جشن‌های بومی و آیین‌های طبیعت‌محور، کوشیده تا گفتمان رابطه همدلانه انسان با اکوسیستم را ترویج کند (Costa Rican Ministry of Environment, 2022: 45). با این حال، محدود ماندن آن به سطح نمادین و عدم پیوند با اصلاحات ساختاری در الگوهای مصرف و تولید، مانع از آن شده که این ابتکار، به تغییری پایدار و ریشه‌ای در رابطه انسان - طبیعت بینجامد.

1. برنامه «آشتی با طبیعت» در کاستاریکا: این برنامه که از سال 2007 آغاز شد، یکی از موفق‌ترین طرح‌های احیای محیط‌زیست در جهان است. کاستاریکا توانست با اجرای این برنامه، پوشش جنگلی خود را از 21% به بیش از 52% افزایش دهد. این طرح شامل پرداخت مشوق‌های مالی به کشاورزان برای حفاظت از جنگل‌ها، ممنوعیت تغییر کاربری اراضی جنگلی و سرمایه‌گذاری در انرژی‌های تجدید پذیر است. کاستاریکا با این برنامه توانست ضمن جبران خسارت‌های زیست‌محیطی گذشته، تضمین‌هایی برای عدم تکرار تخریب محیط‌زیست ایجاد کند. ابتکار «صلح سبز» در کلمبیا: این طرح بخشی از توافق صلح 2016 بین دولت کلمبیا و نیروهای مسلح انقلابی کلمبیا (فارک) است. «صلح سبز» با هدف احیای مناطق جنگلی تخریب‌شده در دوران درگیری‌های داخلی و حفاظت از تنوع زیستی، به‌ویژه در مناطق بومی اجرا می‌شود. این برنامه عناصر عدالت انتقالی را با حفاظت از محیط‌زیست تلفیق کرده و شامل جبران خسارت جوامع بومی آسیب‌دیده، مشارکت این جوامع در تصمیم‌گیری‌های زیست‌محیطی و اصلاح نهادهای مسئول مدیریت منابع طبیعی است.

در پاسخ به این کاستی‌ها، این پژوهش‌الگوی «مصالحه زیست‌بوم محور» را مطرح می‌کند؛ الگویی که در پی گذار از مصالحه نمادین به مصالحه ساختاری است. در این رویکرد، نخست باید تعریف مصالحه به گونه‌ای گسترش یابد که طبیعت را نه به مثابه موضوع منفعل، بلکه به عنوان شریک در رابطه متقابل با انسان دربر گیرد. این بازتعریف مستلزم پذیرش ارزش ذاتی طبیعت، فراتر از منافع انسانی و گسترش دایره اخلاقی به سوی عناصر غیرانسانی است. دوم، ایجاد فضاهای گفت‌وگوی چند فرهنگی میان دیدگاه‌های مختلف نسبت به طبیعت، شرط لازم درک متقابل و همزیستی فرهنگی در عصر بحران‌های اکولوژیکی است. چنین گفت‌وگویی باید دانش بومی، الهیات طبیعت‌محور و دستاوردهای علوم محیط‌زیستی را در کنار یکدیگر بنشانند؛ و سوم، مصالحه واقعی نیازمند تلفیق نظریه با عمل است؛ بدین معنا که سیاست‌گذاری‌ها، برنامه‌های آموزشی و نظام‌های اقتصادی نیز باید با این تحول مفهومی همراه شوند.

ارزیابی امکان‌پذیری این مدل نشان می‌دهد که مصالحه، حتی در بستر پیچیده زیست‌بوم‌زدایی، می‌تواند ابزاری تحول‌آفرین باشد؛ اما تنها به شرط آنکه از سطح نمادها فراتر رود و به تغییر در سازوکارهای قدرت، ارزش‌گذاری و رابطه انسان با جهان منجر شود. بدون چنین گذار ساختاری، مصالحه با طبیعت در بهترین حالت، شعاری اخلاقی باقی می‌ماند که از پاسخگویی به بحران اکولوژیکی بازمی‌ماند.

2-5. سازوکارهای تضمین عدم تکرار

تضمین عدم تکرار، آخرین و در عین حال بنیادین‌ترین سازوکار عدالت انتقالی، بر پیشگیری از بازتولید چرخه‌های نقض حقوق بشر و بی‌عدالتی تأکید دارد. مطابق اصل 35 «اصول به‌روز شده برای مبارزه با مصونیت» (2005)، این سازوکار در پی تضمین این است که «قربانیان دوباره متحمل نقض‌های مشابه نشوند» و به موجب اصل 36 همان سند، باید این اقدامات با مشارکت فعال جامعه مدنی و با هدف تحکیم حاکمیت قانون صورت پذیرد (UN Doc. A/RES/60/147, 2005). در همین راستا، قطعنامه

134/48 مجمع عمومی سازمان ملل متحد نیز بر ضرورت تأسیس نهادهای ملی مستقل برای حمایت از حقوق بشر به عنوان بخشی از این راهبرد تأکید می‌ورزد (UN Doc. A/RES/48/134, 1993: para. 3). ابزارهایی نظیر ارزیابی آثار زیست‌محیطی که رویه قضایی بین‌المللی به تبیین ماهیت حقوقی آن پرداخته، از جمله تدابیر پیشگیرانه مهم محسوب می‌شود (ضیائی و رشیدی، 1400: 140).

برخلاف برخی دیگر از ارکان عدالت انتقالی که معطوف به جبران گذشته‌اند، تضمین عدم تکرار ماهیتی آینده‌نگر و ساختار محور دارد. این سازوکار، بر اصلاح آن دسته از نهادها، قوانین و الگوهای نهادی تمرکز دارد که در ایجاد یا استمرار نقض‌ها نقش داشته‌اند. از جمله مصادیق کلیدی آن می‌توان به اصلاح قوانین تبعیض‌آمیز، پاک‌سازی دستگاه اداری از عواملان نقض‌ها، تقویت استقلال قوه قضائیه و آموزش حقوق بشر برای مأموران حکومتی اشاره کرد (نقیبی، 1401: 96). تحقق چنین اصلاحاتی، پیش‌شرط موفقیت سایر ارکان عدالت انتقالی است؛ زیرا در غیاب تغییرات نهادی پایدار، اقدامات حقیقت‌یابانه، محاکمه و جبران خسارت، دیر یا زود در معرض تکرار بحران قرار می‌گیرند.

در بستر زیست‌بوم زدایی، این سازوکار به پیچیدگی‌هایی تازه مواجه است. زیست‌بوم زدایی نه فقط پیامدی از منازعات سیاسی یا حقوقی، بلکه ثمره ساختارهایی است که در آن توسعه ناپایدار، انباشت سود و بهره‌کشی از منابع طبیعی با مشروعیت قانونی و حتی علمی همراه شده‌اند. در این زمینه، تضمین عدم تکرار تنها از مسیر اصلاحات نهادی نمی‌گذرد، بلکه مستلزم تجدیدنظر در الگوهای زیست اقتصادی، سیاست‌گذاری‌های کلان و شیوه‌های حکمرانی محیط‌زیستی است؛ اصلاحاتی که نه فقط در سطح ملی، بلکه در سطح بین‌المللی و منطقه‌ای نیز ضرورت دارند.

چالش‌های تحقق این هدف، متنوع و عمیق‌اند. نخست، نظام‌های کنونی حکمرانی زیست‌محیطی عموماً در چارچوب دولت - ملت عمل می‌کنند، درحالی‌که بحران‌های اکولوژیکی ماهیتی فراملی دارند. دوم، منافع تثبیت‌شده اقتصادی و سیاسی، اغلب در

برابر اصلاحات ساختاری مقاومت می‌کنند؛ به‌ویژه زمانی که این اصلاحات سودهای کوتاه‌مدت نخبگان را تهدید می‌کنند؛ و سوم، فقدان نهادهای ناظر بین‌المللی با صلاحیت و ضمانت اجرای کافی، موجب شده که بسیاری از تعهدات زیست‌محیطی در حد شعار باقی بمانند.

نمونه‌هایی از تلاش برای تحقق تضمین عدم تکرار در بستر زیست‌محیطی، هم امیدبخش‌اند و هم هشداردهنده. اکوادور در سال 2008 با گنجاندن حقوق طبیعت در قانون اساسی (مواد 71 تا 74) گام بلندی برداشت؛ گامی که بیش از آنکه به دگرگونی ساختارهای تولید و حکمرانی منجر شود، در سطح نمادین و گفتمانی مؤثر بود (Ecuadorian Constitution, 2008: Art. 71-74). نیوزیلند نیز با تأسیس دادگاه تخصصی محیط‌زیست، به نهادی مستقل برای رسیدگی تخصصی به دعاوی اکولوژیکی دست یافت (New Zealand Ministry for the Environment, 2011: 15-18). اما تجربه هر دو کشور نشان می‌دهد که در غیاب تغییرات بنیادین در مناسبات قدرت، این ابتکارات نیز قادر به توقف روند زیست‌بوم‌زدایی نبوده‌اند.

در پاسخ به چنین ناکامی‌هایی، این پژوهش از الگوی «تضمین عدم تکرار زیست‌محیطی» دفاع می‌کند؛ الگویی که بر سه محور استوار است: نخست، طراحی سازوکار حکمرانی چند سطحی که سطح محلی، ملی و فراملی را به‌صورت هم‌افزا پوشش دهد و به‌جای تکیه صرف بر دولت‌ها، از مشارکت بازیگران غیردولتی نیز بهره گیرد؛ دوم، تأسیس نهادهای ناظر مستقل و توانمند با اختیارات لازم برای پایش و پیگیری تعهدات زیست‌محیطی؛ و سوم، توانمندسازی جوامع آسیب‌دیده و بومی برای ایفای نقش فعال در فرایندهای تصمیم‌گیری، نظارت و حفاظت از زیست‌بوم.

بررسی امکان‌سنجی این الگو نشان می‌دهد که تضمین عدم تکرار، در حوزه زیست‌بوم‌زدایی، صرفاً امری حقوقی یا نهادی نیست؛ بلکه مسئله‌ای سیستمی است که نیازمند همگرایی میان اصلاحات سیاسی، تغییرات فرهنگی و گذار اقتصادی به سوی

توسعه پایدار است. بدون چنین رویکرد کل‌نگر و پیوسته‌ای، حتی پیشرفته‌ترین اصلاحات حقوقی، نمی‌توانند از تکرار آسیب‌ها و تخریب‌ها جلوگیری کنند.

3. چالش‌ها و راهکارهای آینده

علی‌رغم پتانسیل قابل توجه سازوکارهای عدالت انتقالی در مقابله با زیست‌بوم زدایی، اجرای مؤثر این سازوکارها با چالش‌های جدی و متعددی مواجه است. ازجمله مهم‌ترین چالش‌ها، فقدان تعاریف حقوقی مشخص و جامع از زیست‌بوم زدایی در اسناد بین‌المللی است که اثبات رابطه علیت میان اقدامات زیان‌بار و آسیب‌های زیست‌محیطی را دشوار می‌سازد. همچنین، محدودیت‌های صلاحیتی نهادهای قضایی و اداری و وجود موانع حقوقی در تعقیب شرکت‌های چندملیتی فعال در عرصه‌های زیست‌محیطی، پیچیدگی‌های مقابله با زیست‌بوم زدایی را دوچندان کرده است.

در کنار این چالش‌های حقوقی و نهادی، نقش جوامع محلی و دانش بومی در فرآیند عدالت انتقالی نقشی کلیدی و حیاتی است. این جوامع، به‌عنوان کسانی که بیشترین آسیب‌ها را متحمل شده‌اند، می‌توانند با مشارکت فعال در طراحی و اجرای سازوکارها، تضمین‌کننده عدالت و احقاق حقوق خود باشند. تلفیق دانش بومی و علمی، درک عمیق‌تری از آسیب‌ها و راهکارهای متناسب با بافت فرهنگی و زیست‌محیطی را فراهم می‌آورد و به ایجاد سازوکارهای پایدار و کارآمد کمک می‌کند.

برای پاسخ به این چالش‌ها، ضرورت دارد سازوکارهای ملی و بین‌المللی به صورت هماهنگ و هم‌افزا تلفیق شوند و چارچوب حقوقی مقابله با زیست‌بوم زدایی تقویت شود. همچنین، افزایش همکاری‌های بین‌المللی و تضمین مشارکت معنادار ذینفعان محلی باید به‌عنوان اولویت‌های اصلی در نظر گرفته شود. تنها از این طریق است که عدالت انتقالی می‌تواند به شکلی مؤثر از جوامع آسیب‌دیده حمایت کرده و از تکرار تخریب‌های زیست‌محیطی در آینده جلوگیری کند.

3-1. چالش‌های حقوقی در تعقیب زیست‌بوم‌زدایی

تعقیب حقوقی زیست‌بوم‌زدایی با چالش‌هایی پیچیده روبروست که اثربخشی سازوکارهای عدالت انتقالی را در این حوزه محدود می‌سازند. این چالش‌ها، فرضیه اصلی پژوهش مبنی بر وجود شکاف در پیاده‌سازی عدالت انتقالی در حوزه محیط‌زیست را تأیید می‌کنند و نشان‌دهنده ضرورت تدوین راهکارهایی نوآورانه‌اند.

نخست، فقدان تعریف حقوقی روشن و جهان‌شمول از زیست‌بوم‌زدایی در اسناد بین‌المللی، مانعی اساسی در مسیر مسئولیت‌پذیری مرتکبان ایجاد کرده است. اگرچه تلاش‌هایی برای شناسایی این پدیده به‌عنوان جنایت پنجم بین‌المللی ذیل اساسنامه رم صورت گرفته است (Higgins et al., 2022: 55)؛ اما هنوز اجماع بین‌المللی پیرامون آن شکل نگرفته است. این خلأ حقوقی، نه‌تنها پیگرد قضایی را دشوار می‌سازد، بلکه به بازیگران زیان‌رسان اجازه می‌دهد از پاسخگویی بگریزند. ابتکارهایی همچون تلاش بنیاد «توقف زیست‌بوم‌زدایی» در ارائه تعاریف حقوقی، گامی روبه‌جلو تلقی می‌شوند، اما هنوز راهی طولانی برای پذیرش گسترده پیش روست.

از دیگر موانع، پیچیدگی اثبات رابطه علیت میان رفتارهای مشخص و پیامدهای زیست‌محیطی است. بسیاری از آسیب‌های محیطی، چندعاملی، تدریجی و انباشتی‌اند؛ به‌گونه‌ای که شناسایی عامل مستقیم و خاص در این فرایندها دشوار می‌شود. به‌عنوان نمونه، در پرونده‌های تغییرات اقلیمی، نسبت دادن آسیب‌های مشخص به یک بازیگر خاص، به‌ویژه در سطح شرکت‌ها یا دولت‌ها، به لحاظ حقوقی چالش‌برانگیز است. اصولی نظیر اصل احتیاطی و مسئولیت مطلق، ظرفیت‌هایی برای کاهش این دشواری فراهم کرده‌اند، اما هنوز در بسیاری از نظام‌های حقوقی به رسمیت شناخته نشده‌اند (رمضانی قوام‌آبادی و صادقی، 1402: 190).

همچنین، محدودیت‌های صلاحیتی، اجرای عدالت را با مانع مواجه می‌کنند. آسیب‌های زیست‌محیطی به‌ویژه در حوزه‌هایی چون آلودگی هوا و تغییرات اقلیمی، فراتر از مرزهای ملی بروز می‌یابند و نظام‌های حقوقی سنتی در تعیین دادگاه

صلاحیت‌دار ناکارآمد عمل می‌کنند. هرچند کنوانسیون‌هایی مانند کنوانسیون بازل سازوکارهایی برای کنترل پدیده‌هایی نظیر انتقال زباله‌های خطرناک فراهم کرده‌اند، اما ضعف‌های اجرایی و شکاف‌های حقوقی گسترده‌ای همچنان پابرجاست.

یکی دیگر از چالش‌های عمده، دشواری در تعقیب حقوقی شرکت‌های چندملیتی است. این شرکت‌ها اغلب با تکیه بر ساختارهای پیچیده مالکیتی، اصل مسئولیت محدود و خلأهای حقوقی، از پاسخگویی می‌گریزند. با وجود اقدامات پیشرو در کشورهایی مانند فرانسه با قانون «وظیفه مراقبت» (2017) و آلمان با قانون «زنجیره تأمین» (2021)¹، این اقدامات هنوز جنبه‌ای منطقه‌ای دارند و در سطح جهانی نهادینه نشده‌اند (محمدی و احمدی، 1401: 66).

برای غلبه بر این چالش‌ها، نظام حقوق بین‌الملل نیازمند بازاندیشی عمیق در مواجهه با پدیده زیست‌بوم زدایی است. تدوین چارچوبی جامع برای تعریف و جرم‌انگاری این پدیده به‌عنوان مکملی بر اساسنامه رم، نخستین گام در این مسیر خواهد بود. به‌موازات آن، گسترش دکترین «مسئولیت مشترک اما متفاوت» به قلمرو حقوق کیفری می‌تواند امکان پاسخگویی بازیگران متنوع را فراهم آورد.

در این راستا، پیشنهاد تأسیس دادگاه تخصصی بین‌المللی محیط‌زیست با صلاحیت فراملی، گامی اساسی در پاسخ به محدودیت‌های موجود است. تکمیل این ساختار با تدوین پروتکل‌های بین‌المللی برای گردآوری، صحت‌سنجی و پذیرش ادله علمی، می‌تواند چالش علیت را کاهش دهد. در این زمینه فناوری‌هایی نظیر بلاک چین نیز می‌توانند در افزایش شفافیت و اعتبار داده‌های زیست‌محیطی مؤثر باشند (نوروزی و اسکندری خوشگو، 1403: 443). این مجموعه اقدامات، نشان می‌دهند که عدالت

1. French Duty of Vigilance Law (2017): "Loi relative au devoir de vigilance des sociétés mères et des entreprises donneuses d'ordre". And, German Supply Chain Act (2021): "Act on Corporate Due Diligence Obligations in Supply Chains" (Lieferkettensorgfaltspflichtengesetz - LkSG).

انتقالی، در صورت بازطراحی متناسب با پیچیدگی‌های زیست‌بوم‌زدایی، قادر است نقشی مؤثر در حمایت از محیط‌زیست و جوامع آسیب‌پذیر ایفا کند.

2-3. ضرورت تلفیق سازوکارهای ملی و بین‌المللی

یکی دیگر از شکاف‌های اساسی که این پژوهش در مسیر مقابله با زیست‌بوم‌زدایی شناسایی کرده، ناهماهنگی میان سازوکارهای ملی و بین‌المللی است؛ شکافی که توان بالقوه عدالت انتقالی در حوزه محیط‌زیست را به شدت تضعیف می‌کند و مستلزم رویکردهایی نوآورانه و تلفیقی است.

هم‌افزایی میان این دو سطح می‌تواند مزایای منحصر به فرد هر کدام را در قالبی مکمل به کار گیرد: از یک‌سو، سازوکارهای ملی به جوامع آسیب‌دیده نزدیک‌ترند و آگاهی بهتری از زمینه‌های فرهنگی، اجتماعی و زیست‌محیطی محلی دارند؛ از سوی دیگر، سازوکارهای بین‌المللی از امکانات فنی، منابع مالی و پشتوانه حقوقی گسترده‌تری برخوردارند. در این راستا، تلاش‌های حقوقی در زمینه کاهش تولید پسماند در حقوق محیط‌زیست ایران نمونه‌ای از سازوکارهای ملی محسوب می‌شود (فریادی، 1402: 263) تجربه دادگاه‌های ترکیبی، نظیر نمونه‌های سیرالئون و کامبوج¹، نشان داده است

1. دادگاه‌های ترکیبی (Hybrid Courts): دادگاه‌هایی هستند که از ترکیب عناصر بین‌المللی و ملی تشکیل می‌شوند. این دادگاه‌ها از قضات، دادستان‌ها و کارکنان بین‌المللی و داخلی بهره می‌برند و ترکیبی از قوانین داخلی و بین‌المللی را اعمال می‌کنند.

دادگاه ویژه سیرالئون (SCSL): در سال 2002 با توافق بین دولت سیرالئون و سازمان ملل متحد تأسیس شد تا مسئولان جنایات جنگی و جنایت علیه بشریت در جنگ داخلی سیرالئون را محاکمه کند. این دادگاه اولین رئیس‌جمهور آفریقایی (چارلز تیلور) را به جرم جنایات جنگی محکوم کرد.

شعب فوق‌العاده در دادگاه‌های کامبوج (ECCC): معروف به دادگاه خمرهای سرخ، برای محاکمه رهبران ارشد رژیم خمر سرخ و مسئولان اصلی نقض حقوق بشر در فاصله آوریل 1975 تا ژانویه 1979 تأسیس شد. این دادگاه در نظام قضایی داخلی کامبوج فعالیت می‌کند و از سیستم حقوقی مدنی فرانسه الهام گرفته است.

که ترکیب قضات و کارشناسان ملی و بین‌المللی می‌تواند به حفظ مشروعیت محلی در کنار بهره‌گیری از تخصص جهانی منجر شود (Jessberger, 2022: 42).

در این چارچوب، راهکارهای متعددی برای پر کردن این شکاف قابل طرح است. نخست، طراحی دادگاه‌های هیبریدی محیط‌زیستی با صلاحیت رسیدگی به موارد فاحش زیست‌بوم زدایی که با حضور قضات ملی و بین‌المللی اداره می‌شوند، می‌تواند توازن میان مشروعیت بومی و اقتدار بین‌المللی را برقرار سازد. دوم، تشکیل شبکه‌های منطقه‌ای همکاری قضایی، با هدف تسهیل تبادل اطلاعات، جمع‌آوری شواهد و همکاری در استرداد متهمان، امکان مقابله مؤثرتر با ابعاد فرامرزی این پدیده را فراهم می‌سازد. سوم، ایجاد کمیسیون‌های حقیقت‌یاب مشترک، متشکل از نهادهای ملی و بین‌المللی، می‌تواند به بررسی جامع و چند سطحی موارد زیست‌بوم زدایی یاری رساند. چهارم، برنامه‌های جبران خسارت چند سطحی که منابع ملی و بین‌المللی را به‌طور مکمل به کار می‌گیرند، ظرفیت جبران آسیب‌های وارد بر اکوسیستم‌ها و جوامع را به‌طور چشمگیری افزایش می‌دهند.

نمونه‌هایی از این رویکرد در قالب ابتکاراتی مانند شبکه بین‌المللی همکاری در اجرای قوانین محیط‌زیستی و توافق‌نامه پاریس (2015)¹ مشاهده می‌شود. ماده 2 این توافق‌نامه، گرچه گامی به‌سوی هماهنگی بین‌المللی به شمار می‌رود، اما همچنان با چالش‌هایی در همسویی میان سطوح مختلف حکمرانی روبه‌روست (UN Doc. Art. 2, 2015: FCCC/CP/2015/10/Add.1). همچنین، مدل اتحادیه اروپا در ایجاد نظام حقوقی یکپارچه برای حفاظت از محیط‌زیست، الگویی الهام‌بخش برای سایر مناطق جهان به شمار می‌رود (فیروزی و آقایی، 1402).

پیشنهاد این پژوهش، شکل‌دهی به نظام حقوقی چند سطحی در مقابله با زیست‌بوم زدایی است؛ نظامی که دربردارنده استانداردهای الزام‌آور بین‌المللی، سازوکارهای منطقه‌ای

1. Paris Agreement (on Climate Change)

نظارت و اجرا و قوانین ملی منطبق با شرایط محلی باشد. چنین چارچوبی، نه‌تنها زمینه را برای اجرای مؤثرتر سازوکارهای عدالت انتقالی در حوزه محیط‌زیست فراهم می‌کند، بلکه می‌تواند شکاف میان سطح نظری و عملی در این حوزه را نیز کاهش دهد. بدین ترتیب، تلفیق سازوکارهای ملی و بین‌المللی، نه به‌عنوان گزینه‌ای فرعی، بلکه به‌مثابه ضرورتی ساختاری در مسیر تحقق عدالت محیط‌زیستی مطرح می‌شود.

3-3. نقش جوامع محلی و دانش بومی در فرآیند عدالت انتقالی

سومین شکاف بنیادین در کاربری سازوکارهای عدالت انتقالی در حوزه محیط‌زیست، جایگاه حاشیه‌ای جوامع محلی و دانش بومی در فرآیندهای رسمی است. این پژوهش نشان می‌دهد که پر کردن این خلأ، پیش‌شرطی اساسی برای امکان‌سنجی موفقیت‌آمیز سازوکارهای عدالت انتقالی در زمینه زیست‌محیطی است. جوامع محلی و بومی، به دلیل وابستگی مستقیم به منابع طبیعی و زیست‌بوم خود، نه‌تنها از نخستین قربانیان زیست‌بوم‌زدایی هستند، بلکه حامل دانشی عمیق و تاریخی درباره اکوسیستم‌های محلی‌اند که می‌تواند در طراحی پاسخ‌های مؤثر و پایدار نقش کلیدی ایفا کند.

بر اساس اعلامیه حقوق مردمان بومی سازمان ملل متحد (2007)¹، این جوامع حق دارند در تصمیماتی که بر سرزمین‌ها، منابع و محیط‌زیست آن‌ها اثر می‌گذارد، مشارکت مؤثر و آگاهانه داشته باشند (UN Doc. A/RES/61/295, 2007: Art. 18). با این وجود، اغلب فرآیندهای رسمی عدالت انتقالی، از سطح حقیقت‌یابی تا جبران خسارت و اصلاحات نهادی، فاقد سازوکارهایی هستند که این مشارکت را به شکل معنادار تضمین کنند. برای پاسخ به این چالش، این پژوهش چهار راهکار کلیدی پیشنهاد می‌دهد:

1. United Nations Declaration on the Rights of Indigenous Peoples (UNDRIP)

نخست، طراحی نظام‌های حقیقت‌یابی مشارکتی که در آن، دانش بومی و علمی به‌صورت برابر به رسمیت شناخته شده و در تعامل با یکدیگر به تفسیر گذشته و ترسیم آینده بپردازند. دوم، توسعه برنامه‌های جبران خسارت فرهنگی-اکولوژیک که فراتر از جبران مالی، به بازسازی پیوندهای معنوی، هویتی و فرهنگی جوامع با طبیعت می‌پردازد. سوم، تشکیل شوراهای مشترک تصمیم‌گیری متشکل از نمایندگان جوامع محلی، متخصصان محیط‌زیست و مقامات دولتی که فرایند تصمیم‌سازی را به شکلی مشارکتی و چندصدایی هدایت می‌کنند. چهارم، استقرار سیستم‌های مدیریت دوگانه منابع طبیعی که با ترکیب دانش سنتی و علم مدرن، رویکردی جامع و فراگیر به حفاظت و بازسازی اکوسیستم‌ها ارائه می‌دهد.

تجربه‌های عملی نشان می‌دهند که چنین الگوهایی قابل تحقق‌اند. برای نمونه، در برنامه مشارکتی پایش محیط‌زیست در منطقه قطب شمال، شکارچیان و ماهیگیران بومی داده‌هایی درباره تغییر الگوهای مهاجرت حیوانات و وضعیت یخ‌های دریایی ثبت می‌کنند که در کنار داده‌های علمی، تصویر دقیق‌تری از تغییرات محیطی ارائه می‌دهد (Arctic Council, 2021: 78). همچنین، برنامه احیای فرهنگی-زیست محیطی مائوری‌ها در نیوزیلند¹، با انتقال مدیریت مناطق مقدس به جوامع بومی و احیای

1. برنامه مشارکتی پایش محیط‌زیست در منطقه قطب شمال (Arctic Council, 2021): این برنامه توسط شورای قطب شمال با مشارکت هشت کشور منطقه و نمایندگان جوامع بومی اجرا می‌شود. در این برنامه، دانش سنتی شکارچیان و ماهیگیران بومی درباره تغییرات اقلیمی، الگوهای مهاجرت حیوانات و شرایط یخ دریا با روش‌های علمی مدرن تلفیق می‌شود. این همکاری منجر به شناسایی زودهنگام تغییرات محیطی شده و داده‌های ارزشمندی برای مدیریت پایدار منابع طبیعی منطقه فراهم آورده است.

برنامه احیای فرهنگی-زیست محیطی مردم مائوری در نیوزیلند (Ranapia et al., 2022): این ابتکار که از سال 2017 آغاز شده، مدیریت مناطق مقدس و منابع طبیعی را به جوامع مائوری بازگردانده است. در این برنامه، شیوه‌های سنتی مدیریت منابع مانند «راهوی» (ممنوعیت موقت برداشت از منابع برای احیای آن‌ها) با روش‌های علمی مدرن ترکیب شده‌اند. این رویکرد نه تنها به احیای اکوسیستم‌های آسیب‌دیده مانند جنگل‌های کائوری و

شیوه‌های سنتی مدیریت منابع، به بازسازی اکوسیستم‌ها و بازیابی هویت فرهنگی منجر شده است (Ranapia et al., 2022: 2).

برای نهادینه‌سازی این الگوها، تقویت ظرفیت نهادی جوامع محلی، تأمین منابع مالی پایدار و ایجاد چارچوب‌های حقوقی حمایت‌کننده ضروری است. این رویکرد نه تنها به افزایش اثربخشی سازوکارهای عدالت انتقالی در حوزه محیط‌زیست می‌انجامد، بلکه با تقویت حس مالکیت و عاملیت جوامع آسیب‌دیده، شکاف میان سطح نظری و عملی در فرآیندهای عدالت محور را نیز کاهش می‌دهد. درنهایت، قرار دادن جوامع محلی در مرکز فرآیندهای عدالت انتقالی، نه یک انتخاب، بلکه ضرورتی اخلاقی، کارکردی و حقوقی است.

فرجام سخن

پژوهش حاضر با هدف امکان‌سنجی کاربرد سازوکارهای عدالت انتقالی در مقابله با زیست‌بوم‌زدایی، سه شکاف اساسی در نظام‌های حقوقی موجود را شناسایی و تحلیل کرده است: نخست، فقدان چارچوب حقوقی منسجم برای تعقیب زیست‌بوم‌زدایی؛ دوم، عدم هماهنگی میان سازوکارهای ملی و بین‌المللی؛ و سوم، حاشیه‌ای بودن نقش جوامع محلی و دانش بومی در فرآیندهای رسمی. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهند که ارکان پنج‌گانه عدالت انتقالی - شامل حقیقت‌یابی، عدالت، جبران خسارت، مصالحه و تضمین عدم تکرار - با بازاندیشی و بازطراحی متناسب با ویژگی‌های چندبعدی زیست‌بوم‌زدایی، ظرفیت پر کردن این شکاف‌ها را دارند.

در زمینه حقیقت‌یابی، طراحی کمیسیون‌هایی با ساختار زمانی منعطف، روش‌شناسی ترکیبی، مشارکت چند رشته‌ای و رویکرد سیستمی، امکان مستندسازی مؤثر زیست‌بوم

زدایی را فراهم می‌آورد. در حوزه عدالت، الگوی «عدالت زیست‌بوم محور» با تأکید بر مسئولیت مشترک اما متفاوت، شناسایی طبیعت به عنوان طرف آسیب‌دیده و توسعه مفهوم عدالت توزیعی، می‌تواند چارچوبی برای پاسخگویی قضایی فراهم کند. در بعد جبران خسارت، اتخاذ رویکرد «زیست‌بوم محور» با روش‌های ارزش‌گذاری چندلایه، طراحی برنامه‌های بلندمدت و انعطاف‌پذیر و گسترش مفهوم قربانی به محیط‌زیست و جوامع وابسته به آن، افق‌های نوینی برای ترمیم ایجاد می‌کند.

برای رفع خلأهای حقوقی، راهکارهایی مانند تدوین چارچوب بین‌المللی برای تعریف و جرم‌انگاری زیست‌بوم زدایی، ایجاد دادگاه تخصصی بین‌المللی محیط‌زیست و استانداردسازی پروتکل‌های جمع‌آوری ادله علمی پیشنهاد شد. در راستای هماهنگی میان سطوح حکمرانی، پیشنهادهایی نظیر تأسیس دادگاه‌های هیبریدی زیست‌محیطی، شبکه‌های منطقه‌ای همکاری قضایی، کمیسیون‌های حقیقت‌یاب مشترک و برنامه‌های جبران چند سطحی ارائه گردید. برای تقویت نقش جوامع محلی، طراحی نظام‌های مشارکتی حقیقت‌یابی، جبران خسارت فرهنگی-اکولوژیک، شوراهای مشترک تصمیم‌گیری و سیستم‌های مدیریت دوگانه منابع طبیعی مورد تأکید قرار گرفت.

تجربه‌های بین‌المللی نظیر محکومیت شرکت Shell در هلند، پرونده معدن Fundão در برزیل و شناسایی شخصیت حقوقی رودخانه‌ها در کلمبیا و نیوزیلند، نشان می‌دهند که با وجود چالش‌های نهادی، حقوقی و سیاسی، به‌کارگیری سازوکارهای عدالت انتقالی در حوزه محیط‌زیست نه تنها امکان‌پذیر، بلکه ضروری است. این پژوهش تأیید می‌کند که با بازطراحی این سازوکارها بر مبنای ویژگی‌های خاص زیست‌بوم زدایی و با ایجاد تعاملات پویا و مکمل میان ارکان عدالت انتقالی، می‌توان گام‌های مؤثری در پاسخ‌گویی به تخریب‌های زیست‌محیطی برداشت.

تلفیق دانش بومی با علم مدرن، همکاری میان سطوح مختلف حکمرانی و مشارکت فعال جوامع آسیب‌دیده، عناصر کلیدی در موفقیت این رویکردها هستند. عدالت انتقالی، در صورت چنین بازآفرینی‌ای، می‌تواند جوامع را از وضعیت انفعال در برابر تخریب

زیست‌محیطی، به سمت کنشگری فعال در حفاظت از اکوسیستم‌ها و احقاق حقوق زیست‌محیطی سوق دهد و چارچوبی جامع برای مواجهه با بحران‌های زیست‌محیطی معاصر ارائه دهد.

منابع

- اخوان، پیام (1401). عدالت کیفری در دوران گذار: اهداف، چالش‌ها و راهکارها، درس گفتار عدالت انتقالی، تهران: ایران آکادمیا، 58-65.
- بحرینی، رها (1401). مصالحه در عدالت انتقالی: فراتر از فراموشی و بخشش، درس گفتار عدالت انتقالی، تهران: ایران آکادمیا، 93-102.
- رضایانی قوام‌آبادی، محمدحسین و صادقی، محمود (1402). چالش‌های اثبات رابطه سببیت در دعاوی زیست‌محیطی، فصلنامه پژوهش حقوق عمومی، 25(3)، 185-210.
- ضیائی، سید یاسر و رشیدی، مهناز (1400). ماهیت و محتوای تعهد به ارزیابی آثار زیست‌محیطی در پرتو رویه قضایی دیوان بین‌المللی دادگستری، مجله مطالعات حقوقی، 13(3)، 131-160.
- فریادی، مسعود (1402). کاهش تولید پسماند در حقوق محیط‌زیست ایران، مجله مطالعات حقوقی، 15(1)، 263-292.
- فیروزی، مهدی و آقایی، مهدی (1402). پیامدهای اجتماعی و فرهنگی زیست‌بوم‌زدایی بر جوامع بومی، فصلنامه مطالعات محیط‌زیست، 15(2)، 85-102.
- کریمی، محمد (1402). تحولات مفهوم زیست‌بوم‌زدایی در اسناد بین‌المللی، فصلنامه حقوق محیط‌زیست، 14(3)، 153-165.
- محمدی، حسن و احمدی، سعید (1401). مسئولیت شرکت‌های چندملیتی در قبال نقض‌های زیست‌محیطی، فصلنامه مطالعات حقوق بین‌الملل، 12(1)، 55-78.
- نادری، محمد (1400). کاربرد سازوکارهای عدالت انتقالی در حفاظت از محیط‌زیست، فصلنامه حقوق بشر، 92-110.
- نقیبی، مهدی (1401). ارکان پنج‌گانه عدالت انتقالی، درس گفتار عدالت انتقالی، تهران: ایران آکادمیا، 38-112.

نوروزی، میثم و اسکندری خوشگو، مهدی (1403). تبیین کارکرد فناوری بلاک چین در حقوق بین‌الملل محیط‌زیست؛ با تأکید بر مقابله با تغییرات آب و هوایی، *مجله مطالعات حقوقی*، 16(3)، 462-425.

References

- Akhavan, P. (2022). Criminal Justice in Transition Era: Objectives, Challenges and Solutions, in *Transitional Justice Lectures*, Tehran: Iran Academia, 58-65 [In Persian].
- Arctic Council (2021). *Indigenous Environmental Monitoring Program: Annual Report 2021*, Tromsø: Arctic Council Secretariat.
- Bahreini, R. (2022). Reconciliation in Transitional Justice: Beyond Forgetting and Forgiving, in *Transitional Justice Lectures*, Tehran: Iran Academia, 93-102 [In Persian].
- Costa Rican Ministry of Environment (2022). *Reconciliation with Nature Program: Annual Report 2021*, San José: Government of Costa Rica, 45-67.
- Faryadi, M. (2023). Waste Production Reduction in Iranian Environmental Law, *Journal of Legal Studies*, 15(1), 263-292 [In Persian].
- Firouzi, M., & Aghaei, M. (2023). Social and Cultural Impacts of Ecocide on Indigenous Communities, *Environmental Studies Quarterly*, 15(2), 85-102 [In Persian].
- Gillett, A. (2023). Ecocide and Cultural Destruction: The Impact of Environmental Damage on Indigenous Communities, *International Journal of Human Rights*, 27(2), 240-258.
- Green Climate Fund (2024). *Annual report 2023: Accelerating climate action for developing countries*. <https://www.greenclimate.fund/document/annual-report-2023>
- Higgins, P. (2010). *Eradicating Ecocide: Laws and Governance to Prevent the Destruction of Our Planet*, London: Shephard-Walwyn Publishers, 62-78.
- Higgins, P., Short, D., & South, N. (2022). Protecting the Planet: A Proposal for a Law of Ecocide, *Crime, Law and Social Change*, 59(3), 45-58.
- ICC Office of the Prosecutor (2016). *Policy Paper on Case Selection and Prioritization*, The Hague: International Criminal Court, 14.
- Jessberger, F. (2022). Hybrid Courts and Transitional Justice: Lessons from Sierra Leone and Cambodia, *International Criminal Law Review*, 24(2), 35-54.
- Karimi, M. (2023). Conceptual Developments of Ecocide in International Documents, *Environmental Law Quarterly*, 14(3), 153-165 [In Persian].

- Lemkin, R. (1944). *Axis Rule in Occupied Europe: Laws of Occupation, Analysis of Government, Proposals for Redress*, Washington, DC: Carnegie Endowment for International Peace, 79-95.
- Mehta, S., & Merz, P. (2024). Ecocide as the Fifth International Crime: Legal Developments and Challenges, *Journal of International Criminal Justice*, 22(1), 15-32.
- Mohammadi, H., & Ahmadi, S. (2022). Responsibility of Multinational Corporations for Environmental Violations, *International Law Studies Quarterly*, 12(1), 55-78 [In Persian].
- Murdock, E. G. (2018). Storied with Land: Transitional Justice on Indigenous Lands, *Journal of Global Ethics*, 14(2), 212-231.
- Naderi, M. (2021). Application of Transitional Justice Mechanisms in Environmental Protection, *Human Rights Quarterly*, 92-110 [In Persian].
- Naghibi, M. (2022). Five Pillars of Transitional Justice, in *Transitional Justice Lectures*, Tehran: Iran Academia, 38-112 [In Persian].
- Nagy, R. (2008). Transitional Justice as Global Project: Critical Reflections, *Third World Quarterly*, 29(2), 275-289.
- New Zealand Ministry for the Environment (2011). *Environmental Courts and Tribunals: A Guide for Policy Makers*, Wellington: Government of New Zealand, 15-18.
- Norouzi, M., & Eskandari Khoshgoo, M. (2024). Explaining the Function of Blockchain Technology in International Environmental Law; With Emphasis on Combating Climate Change, *Journal of Legal Studies*, 16(3), 425-462 [In Persian].
- OHCHR (2014). *Transitional Justice and Economic, Social and Cultural Rights*, New York and Geneva: United Nations, 6-7.
- Ramezani Ghavamabadi, M. H., & Sadeghi, M. (2023). Challenges of Proving Causation in Environmental Claims, *Public Law Research Quarterly*, 25(3), 185-210 [In Persian].
- Ranapia, T., Jones, C., & Walker, E. (2022). Cultural-Ecological Restoration of Māori Sacred Sites: Outcomes and Challenges, *Environmental Conservation*, 49(1), 1-12.
- Rodeiro, M. (2020). Environmental Transformative Justice: Responding to Ecocide, *The City University of New York*, 143-158.
- Rodeiro, M. (2024). Transformative Justice for Environmental Harms: Bridging Theory and Practice, *Environmental Justice*, 17(2), 124-142.
- Sands, P. (2024). *Principles of International Environmental Law*, 5th edition, Cambridge: Cambridge University Press, 256-270.
- Sharp, D. N. (2014). *Justice and Economic Violence in Transition*, New York: Springer, 78-92.

- Sharp, D. N. (2023). Transitional Justice and Environmental Crimes: Addressing the Legacy of Ecological Destruction, *International Journal of Transitional Justice*, 17(3), 132-145.
- Tshiamala Banungana, C. (2022). Conceptualizing Ecocide: Legal and Ethical Dimensions, *Journal of Environmental Law and Policy*, 15(2), 157-178.
- UN Special Rapporteur on Human Rights and the Environment (2023). Report on Environmental Destruction and Cultural Rights, 42-48.
- UNEP (2019). *Environmental Rule of Law: First Global Report*, Nairobi: United Nations Environment Program, 87-89.
- UNESCO (2022). *Atlas of the World's Languages in Danger*, Paris: UNESCO Publishing.
- Ziaei, S. Y., & Rashidi, M. (2021). Nature and Content of the Obligation to Assess Environmental Impacts in the Light of the International Court of Justice Jurisprudence, *Journal of Legal Studies*, 13(3), 131-160 [In Persian].

Documents

- Ecuadorian Constitution (2008). Constitution of the Republic of Ecuador, Quito: Government of Ecuador, Articles 71-74.
- Fundação Renova v. Estado de Minas Gerais (2023). Brazilian Federal Court of Appeals, Case No.0122078-21.2016.4.02.0000, 17-18.
- IBAMA v. Samarco Mineração (2016). Brazilian Federal Court, Case No. 0060017-58.2015.4.01.3400, 23-24.
- Milieudefensie v. Royal Dutch Shell (2021). District Court of The Hague, Case No. C/09/571932/HA ZA 19-379, Judgment of 26 May 2021, para. 4.4.49.
- Protocol I (1977). Protocol Additional to the Geneva Conventions of 12 August 1949, and relating to the Protection of Victims of International Armed Conflicts, Article 32.
- UN Doc. A/69/518 (2014). Report of the Special Rapporteur on the Promotion of Truth, Justice, Reparation and Guarantees of Non-recurrence, para. 27.
- UN Doc. A/CONF.151/26/Rev.1 (1992). Rio Declaration on Environment and Development.
- UN Doc. A/CONF.183/9 (1998). Rome Statute of the International Criminal Court.
- UN Doc. A/HRC/21/46 (2012). Report of the Special Rapporteur on the Promotion of Truth, Justice, Reparation and Guarantees of Non-recurrence, 7-8.

- UN Doc. A/HRC/43/53 (2020). Report of the Special Rapporteur on Human Rights and the Environment.
- UN Doc. A/RES/260(III) (1948). Convention on the Prevention and Punishment of the Crime of Genocide.
- UN Doc. A/RES/48/134 (1993). Principles relating to the Status of National Institutions (The Paris Principles), para. 3.
- UN Doc. A/RES/60/147 (2005). Basic Principles and Guidelines on the Right to a Remedy and Reparation for Victims of Gross Violations of International Human Rights Law and Serious Violations of International Humanitarian Law.
- UN Doc. A/RES/61/295 (2007). United Nations Declaration on the Rights of Indigenous Peoples, Article 18.
- UN Doc. E/CN.15/2002/5/Add.1 (2002). Basic Principles on the Use of Restorative Justice Programs in Criminal Matters.
- UN Doc. E/CN.4/2005/102/Add.1 (2005). Updated Set of Principles for the Protection and Promotion of Human Rights through Action to Combat Impunity, Principles 2 and 19.
- UN Doc. FCCC/CP/2015/10/Add.1 (2015). Paris Agreement, Article 2.
- UN Doc. S/2004/616 (2004). The Rule of Law and Transitional Justice in Conflict and Post-conflict Societies: Report of the Secretary-General, para. 8.